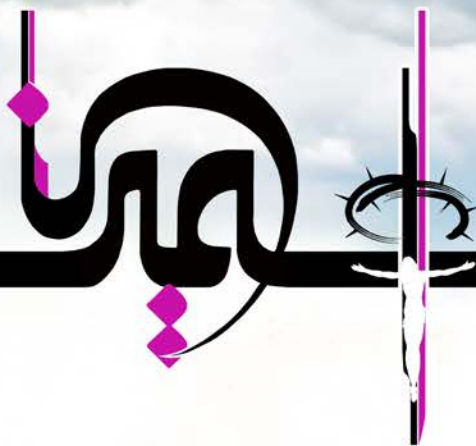


مجله فرهنگ و هنر مسیحی

مارچ ۲۰۱۹ - فروردین ۱۳۹۸ - شماره سی و پنج



MARCH 2019 / Smyrna - Number 35th

مجله ایمان و فرهنگ مسیحی



مارچ ۲۰۱۹

SMYRNA

PUBLISHED BY JUBAL BAND

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
امید سبوی
سردبیر
عیسی

همیاران اسمیرنا
ادموند، ادیسون، آرزو، ارمیا، استیو
الیه، بهزاد، بهنام، جواد، جیمز، یاشار، مصی
داوود، زهرا، مرجان، ندا، حمیدرضا، مرمر، فرزانه، کاوه
مایا، فرشید، مریم، مسعود، نازیلا، میلاد

روابط عمومی

www.smyrna-magazine.com

Email: Smyrnamagazine@gmail.com

Instagram: [Smyrna_magazine_christian](https://www.instagram.com/Smyrna_magazine_christian)

Facebook: [Smyrna.christian.magazine](https://www.facebook.com/Smyrna.christian.magazine)

Telegram: [smyrna_magazine](https://www.telegram.me/smyrna_magazine)

Tell: (+1) 770 268 91 76

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی‌زبان می‌باشد.

مقالات، مطالب، دلنویسته و شهادت‌های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیأت تحریریه مجله می‌باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت‌آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه‌های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه‌ی یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می‌باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می‌باشد.

صفحه پردازی: احسان سبوی
طراحی صفحات: المیرا عزیزی، امید سبوی
طراحی جلد: المیرا عزیزی، امید سبوی
ویراستار: حسین سکاکی

سرگرمی و
خلاقیت

اجتماعی
فیلم دور فیلم نزدیک

کلیسا

از خداوند لذت ببر

سبک زندگی

بررسی فیلم

کوچک پا

خبر

از گوشه‌کنار
جهان

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

ملرز مسیح استفاده از مایکروویو

دوره امید سبوی

وابستگی های
اشتیاق
بجای
مسلک

آشپزی

سبزی پلو ماهی

پزشکی

کلیسا

مریم مجدلیه
تکنولوژی

کلیسا

ایران
از قریب

کلیسا

دل نوشته های اینترنتی

اجتماعی

مسجد
در
ایران

کارهای
فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

دوره امید سبوی

معارف کتاب فرهنگ و هنر

فانوارده امروز
صلیب

رسم شاکردی

از گوشه‌کنار
جهان

خبر

کوچک پا

سرمقاله

ویار گناه

مصاحبه

رسم شاکردی

فانوارده امروز
صلیب

معارف کتاب فرهنگ و هنر

دوره امید سبوی

سبک زندگی

از خداوند لذت ببر

مسجد در ایران

کارهای فلسفه

از خداوند لذت ببر

اینجا هوا سرد است...

روی نیمکت وسط پارک نشسته بودم و همین طور که از شدت سرما دو لبه‌ی پالتوی تنم رو روی هم محکم‌تر می‌کردم، گردنم رو توی یقه پالتو بیشتر جا می‌دادم. نگاهم به فواره و آب‌نمای وسط میدان پارک بود. انگار شهر مرده...، هیچ‌کس نیست جز من...، چرا؟! آخه چرا فقط من تنهام...

افکار منفی و سرد بود که انگاری داشت مثل برف روی تمام سلول‌های بدنم می‌نشست و احساس می‌کردم دارم بی‌حس می‌شم. حس عجیبی ولی غریب نیست؛ انگار درونم زاده شده و سال‌هاست با من آشناست...

یه دفعه یه گرمای ملایم و آرومی روی شونه‌هام حس کردم. چیزی که با تمام بارش برف درونم متضاد بود. سرم رو چرخوندم و روی شونه‌هام دستی رو دیدم. باغبون پارک با

لبخندی پشت اون چروک‌های صورتش که نشان از درد و رنج سال‌ها بود، نگاهش رو به من دوخته بود. لیوان شیشه‌ای بزرگ چای، وسط یه سینی کوچیک توی دستش خودنمایی می‌کرد. سینی رو کنارم روی نیمکت گذاشت و گفت: «پسرم، اینجا خیلی سرده...»

آروم نگاهم به نیمکت و سینی چای برگشت. بخاری که از لیوان بلند می‌شد حتی قبل از نوشیدن داشت گرمم می‌کرد. توی سینی کنار چایی یه کاسه کوچولو هم بود که توش چند تا قند دیده می‌شد. چقدر تصویر زیبایی...، دلم می‌خواست دوربینم اونجا بود و این تصویر رو ثبت می‌کردم. ناخودآگاه لبخند عمیقی روی لب‌هام نشست. یه چیزی از درون من رو به فصل‌های زندگی می‌کشوند؛ ولی این بار همه چیز زیبا بود و همه زیبایی‌ها از جلوی چشمم مثل فیلم می‌گذشت، از رقص برگ‌های زرد و نارنجی که از درخت به روی زمین می‌ریختند تا

نم‌نم بارون توی خیابون و قطرات ریز اون که حلقه‌های زیبایی روی آب جمع شده وسط کوچه می‌ساخت و...، چقدر زیبا بود. دیگه با دلسردی نمی‌دیدمشون بلکه با امید و زیبایی...، توی قلبم شکر کردم و سرم رو بالا آوردم؛ ولی از باغبون خبری نبود. هنوز بخار روی چای وسوسه برانگیز بود. نگاهم به طرف دیگر میدان کشیده شد. یه نفر دیگه هم اون طرف میدان وسط پارک نشسته...، آقاهه این قدر سرش رو توی کتیش کشیده که حتی سن و سالش رو هم نمی‌تونم تشخیص بدم.

از روی نیمکت بلند شدم و سینی رو برداشتم و رفتم به طرفش...، این قدر توی خودش بود که اصلاً متوجه اومدنم نبود. آروم دستم رو روی شونه‌اش گذاشتم؛ برگشت و نگاهش با لبخند من گره خورد. آقای میان‌سالی بود با ته ریشی که خبر از حال و روزش داشت. سینی رو کنارش گذاشتم و نشستم و گفتم: «هوا سرده، یه لیوان چای حتماً بهتون می‌چسبه...»

امید سبوکی

بادکنک‌های خوش‌خبر

به گزارش مجله «مسیحیان هد لاین»، کره شمالی از لحاظ وارد آوردن جفا به مسیحیان در دنیا دارنده رتبه اول می‌باشد. در این کشور مسیحیان اجازه خواندن و مطالعه کتاب مقدس را ندارند و حمل آن ممنوع است، حتی دسترسی به اینترنت به حدی محدود است که توانایی دسترسی به کتاب مقدس مجازی نیز مقدور نمی‌باشد. در همسایگی جنوبی این کشور، کره جنوبی قرار دارد که مسیحیان این کشور روش و شیوه خاص و ویژه‌ای را برای رساندن کتاب مقدس به کشور همسایه خود یعنی کره شمالی طراحی کرده‌اند که بسیار مورد تشویق ما نیز شد.

روش و شیوه این گروه ایمانداران در کره جنوبی که خود را «قاصدک» نامیده‌اند به این طریق است که صفحات کتاب مقدس را در درون بادکنک‌هایی قرار می‌دهند و آنها را با خود تا مرز بین دو کشور حمل می‌کنند. در آنجا بادکنک‌ها را بوسیله گاز هلیوم پر کرده و به هوا فرستاده می‌شوند.

در صورت مساعد بودن هوا و مطلوب بودن جهت وزش باد، این بادکنک‌ها به سمت کشور همسایه رفته و در خاک کره شمالی به دست مردم این کشور می‌رسد؛ به گفته‌ی خودشان «این کوچک‌ترین کار و هدیه‌ایست از طرف مسیحیان کره جنوبی به مسیحیان و دیگر مردم کره شمالی».

به گفته اعضای گروه، «قاصدک» در سال ۱۹۹۱ به منظور

بشارت و انتشار انجیل شکل گرفت. سپس این روش بادکنک‌ها با فرستادن انجیل مرقس شروع شد و اکنون خدمت خود را از طریق روش بادکنک‌ها ادامه می‌دهند. همانطور که گیاه قاصدک بوسیله باد به هر سو هدایت می‌شود این بادکنک‌ها نیز، خبر خوش و انجیل را بدست مردم می‌رسانند.

اعضای «قاصدک» می‌گویند برای ما این بسیار هائز اهمیت و خوشحال کننده است که دیده می‌شود مردم کره شمالی به سمت مرزها آمده تا بتوانند این بادکنک‌ها را گرفته و از این طریق به صفحاتی از کتاب مقدس دسترسی پیدا کنند و هر هفته به تعداد این مردم افزوده می‌شود.

درخواست دعای «قاصدک» از همه ایمانداران جهان بسیار جالب است؛ آنها اذعان کردند همانطور که روح القدس در کلام خداوند به باد نیز تشبیه شده است ما نیز برای ارسال این بادکنک‌ها به باد موافق و جهت وزش مناسب نیاز داریم تا همه بادکنک‌ها بر آسمان کره شمالی قرار گیرد. لذا برای وزش باد و هدایت خداوند بر این بادکنک‌ها و انسان‌هایی که آنها را دریافت می‌کنند با ما هم‌صدا شده و در دعا آن را طلب کنید.

چرا خداوند مانع وقوع اتفاقات بد در دنیا نمی‌شود؟

جین کلیسون صاحب و مجری پر طرفدار برنامه تلویزیونی «ارلی شو» در یکی از برنامه‌های خود از «آن گراهام»، معلم و واعظ کتاب مقدس که همچنین دختر بیلی گراهام نیز می‌باشد دعوت کرد تا در مصاحبه‌ای در این برنامه شرکت کند. در طی این مصاحبه مجری از او پرسید: چطور خداوند اجازه می‌دهد این همه اتفاقات بد در دنیا رخ دهد؟ چرا خداوند جلوی کشتار یا طوفان‌ها و سونامی‌ها را نمی‌گیرد؟ پاسخ ایشان در مقابل این سوال چالش برانگیز بسیار عمیق و قابل تأمل بود. او گفت: «من معتقدم خداوند هم عمیقاً از این ماجرا غمگین شده است درست همینطور که

ما هستیم. اما ما سال‌ها به خداوند گفته بودیم که از مدارس ما بیرون برود، از دولت و حکومت ما بیرون برود و زندگی‌های ما را ترک کند و چون خداوند ما را موجوداتی دارای اختیار آفریده، خواسته‌های ما را محترم می‌شمارد و با دل شکستگی کنار می‌ایستد. چگونه وقتی از خداوند درخواست کرده‌ایم تا ما را تنها بگذارد، می‌توانیم از او انتظار داشته باشیم که به ما آرامش داده و از ما محافظت کند؟

در پرتو حوادث اخیر مانند حمله تروریست‌ها، تیراندازی در مدارس و غیره، من فکر می‌کنم همه این‌ها از زمانی آغاز شد که مدلین موری اوهار گفت که نمی‌خواهد در مدارس دعا وجود داشته باشد و بچه‌ها و معلمینشان دعا کنند؛ ما هم قبول کردیم. بعد دیگری گفت بهتر است در مدارس کتاب مقدس خوانده نشود. «کتاب مقدس می‌گوید قتل مکن، دزد مکن و همسایه‌ات را مثل خودت دوست بدار»، ما هم قبول کردیم. دکتر بنجامین اسپاک گفت که ما نباید فرزندانمان را زمانی که رفتاری نادرست دارند، تنبیه کنیم. زیرا که شخصیت‌های کوچک آن‌ها منحرف شده و ممکن است آسیبی به اعتماد به نفسشان وارد سازد؛ با توجه به اینکه پسر ایشان خودکشی کرد و می‌دانستیم نظریه درستی نیست، ولی گفتیم: «یک کارشناس به خوبی می‌فهمد که چه می‌گوید» و قبول کردیم. حال مدام از خودمان می‌پرسیم که چرا فرزندانمان وجدان ندارند؟ چرا خوب را از بد تشخیص نمی‌دهند؟ و چرا به قتل رساندن غریبه‌ها، هم کلاسی‌ها و گاهاً خودشان آنها را آزار نمی‌دهد؟

شاید اگر ما کمی تأمل می‌کردیم می‌توانستیم دلایلش را بفهمیم. من معتقدم که این ارتباط زیادی با جمله‌ی «هر چه بکاریم، همان را درو خواهیم کرد» دارد.

جالب است که مردم به راحتی خداوند را دور می‌اندازند و بعد متعجب می‌شوند که چرا جهان دارد به جهنم تبدیل می‌شود. جالب است که هرچه روزنامه‌ها می‌گویند را باور می‌کنیم، اما آنچه کتاب مقدس می‌گوید را زیر سوال

می‌بریم. جالب است که ما می‌توانیم از طریق اینترنت جوک بفرستیم و بسرعت باد پخش می‌شوند اما وقتی شما شروع می‌کنید تا پیامی راجع به خداوند عیسی بفرستید، مردم در مورد انتقال دادن آن نیاز دارند که ۲ بار فکر کنند. جالب است که نوشته‌ها و مقالات شهوانی، خام، مبتذل و زشت، آزادانه در فضای اینترنت می‌چرخند، اما مباحث عمومی راجع به خداوند در مدارس و محیط کار ممنوع می‌باشد.

جالب است زمانی که این پیام را انتقال می‌دهید، برای افراد زیادی در لیست خود نمی‌فرستید چون مطمئن نیستید که آن‌ها چه باورهایی دارند یا در صورت فرستادن آن چه فکری راجع به شما خواهند کرد. جالب است که ما راجع به فکر دیگران در مورد خودمان بیشتر نگران هستیم تا فکر خداوند درباره ما...



ویارِ گناه

خدا را شکر برای فرصتی دوباره که مهیا شد تا با شما عزیزان در این صفحه و در جاده شاگردی مسیح قدم برداریم. ایام نوروز است و نشاط و شادابی این روزها، تازگی و شور و شوق زیبایی را در قلب هر ایماندار ایجاد خواهد کرد.

مسیح به جهان آمد تا ما بتوانیم نجات را دریافت کنیم و این حق به ما داده شد تا فرزندان خداوند شویم. رسم شاگردی مسیح همواره به پیروی او برمی‌گردد. اما امروز نگاهی متفاوت خواهیم کرد و به موضوعی خواهیم پرداخت که از هیچ شاگردی دور نخواهد بود و آن حمله شیطان و جنگ روحانی است.

آنچه مشخص است پس از ایمان به مسیح و نجات از اسارت و بردگی گناه، به هدفی برای شیطان تبدیل می‌شویم و وارد جنگ روحانی‌ای خواهیم شد که بدون فرماندهی سردار لشکر آسمانی و تجهیز خداوند پیروز نخواهیم بود.

در انجیل لوقا باب ۲۲ می‌خوانیم که شیطان در یهودای اسخریوطی یکی از دوازده شاگرد رخنه کرد...

کلمه مورد استفاده در این آیه «تسخیر کردن و یا کنترل شاگرد را در دست گرفتن» نیست، بلکه کلمه «رنخه کرد» مورد استفاده قرار گرفته که معنای آن مانند بسته شدن

نطفه و آغازی برای کار شریر است می‌باشد.

براستی ما آبستن چه هستیم؟ با ورود ما به زندگی افراد و ملاقات‌ها و مشارکت‌هایمان چه چیزی از ما به محیط و زندگی دیگران وارد می‌شود؟ محبت؟ آرامش، انگیزه، قوت،

راستی و یا نقشه‌ای برای گناه، دروغ، تزویر و ریا؟ شیطان بدنبال فرصت و پنجره‌ایست تا بتواند نطفه خود را در دل شاگرد مسیح بکارد. این موقعیت را هر کدام از ما با بی‌حکمتی‌ها و عدم شناختمان به او خواهیم داد. اما راه چاره چیست؟

کلام بارها هشدار می‌دهد که فریب نخورید...، به شیطان مجال ندهید...، او در کمین است تا ببلعد...؛ اما باز در این جنگ بارها به او فرصت می‌دهیم و شاید نطفه کینه، حسادت، بدگویی، غیبت، دشمنی، جدال، بی‌عفتی و... کاشته می‌شود.

هر چقدر در گرفتن شفا و قوت خداوند تعدیل کنیم این نطفه بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. تا جایی که این بارداری ما را در خدمت‌مان و نور و نمک بودن برای مسیح کند و کُندتر می‌کند. سنگین‌تر می‌شویم و از آن شعله و آتشی که برای خداوند داشتیم سرد و سردتر می‌شویم. اما این شرایط ادامه دارد...

ویارِ گناه در ما آغاز می‌شود. بدون دلیل و برهانی از یکدیگر ناراحت می‌شویم و وبار گناه کردن و نقشه کشیدن برای گناه در ما سر بلند می‌کند. از عمل کردن به کلام

متنفر می‌شویم و هر نوع بوی محبتی را مذهبی و بد می‌دانیم و هر روز دور و دورتر نسبت به شناخت خداوند خواهیم شد، وبار گناه ما را به تاریکی و عمل در ظلمت به پیش می‌برد.

بیایید امروز همراه با نو شدن طبیعت در این مهم تامل کنیم که امروز می‌تواند روز تولد دوباره‌ای برای ما باشد و با قوت خداوند دوباره شعله‌ور شویم، تا او بارهای ما را برداشته و بال‌هایی همچون عقاب به ما ببخشد و برای او و نجات جان‌ها بشتابیم، آمین.

به مادر خود گفت: " پاتو، اینک پسرِت " سپس به آن شاگرد گفت: " اینک مادرت " از آن ساعت، آن شاگرد، او را به خانه خود برد .

یوحنا ۱۹ : ۲۷

صلیب خانواده ارزیر

سلام به همه شما اسمیرنایی‌های عزیز

شادمانیم از اینکه فرصت و مجالی دیگر فراهم شد تا با دو تن دیگر از شاهدان کارهای عظیم خداوند گفتگویی داشته باشیم و آن را با شما به اشتراک بگذاریم. در این شماره با برادر عزیزی از کشور افغانستان، همسر و پدر گرامیشان همراه هستیم.

درد برادر عزیزم. لطفاً خودتان را برای خوانندگان اسمیرنا معرفی کنید.

سلام بر همه شما باد. شالوم خداوند امروز بر همه مردم دنیا و بخصوص ملت فارسی زبان باشد، خیلی مشتاقم که از طریق مجله کار بزرگی که خداوند در زندگی من و خانواده‌ام انجام داده و همچنان می‌دهد را با شما در میان بگذارم. من عادل هستم از شهر هرات و الان در کشور دانمارک به همراه دو فرزند و همسرم زندگی می‌کنم.

شکر برادر برای وجود شما و خانواده پُر نشاط شما. لطفاً برای ما بگید چه بر شما گذشت و سفر شما از هرات به دانمارک چطور و چگونه شکل گرفت؟

توی هرات با پدرم زندگی می‌کردم و خانواده شلوغی بودیم. من و یازده خواهر و برادر دیگه توی یه خونه بزرگ زندگی می‌کردیم. مادرم فوت کرده بود و خواهرها به امور خونه رسیدگی می‌کردند و پدرم هم نظامی بود. راستش از جنگ و نا امنی خسته شده بودم و از دوستم شنیدم که می‌خواد بره به اروپا. منم نمی‌دونم چی شد که با او همسفر شدم. راستش الان که فکر می‌کنم ایمان

دارم خدا می‌خواست من رو بیاره اینجا. رفتیم ترکیه و دو روز توی چادر ما رو نگه داشتن و با ۱۸ نفر دیگه با سختی‌های زیاد سال ۲۰۱۲ وارد کمپ دانمارک شدیم و با ۶ نفر در یک کانتینر کوچیک همخونه بودیم.

یکی از هم خونه‌هام اهل قندهار بود و توی ترکیه مسیحی شده بود. راجع به مسیح صحبت می‌کرد و خوب منم خیلی متعصب بودم. چند بار سعی کردم اون رو بزور بیارم تا نماز بخونه ولی هر بار می‌نشست و با لبخند نگاه ما می‌کرد. خلاصه شروع کردم به بحث کردن با اون. حرف‌هاش درست بود و واقعاً فرق داشت با افکار من ولی انگار دلم نمی‌خواست قبول کنم.

یه روز یک آقای سوری‌ای وارد کمپ شد و اون رو فرستادن پیش ما و از من خواستن با اون حرف بزنم، و چون یه مقدار انگلیسی بلد بودم برای اونها ترجمه کنم. من گفتم من عربی نمی‌دونم چطور با اون حرف بزنم و اونها رفتن...

شب اومدم توی کمپ و باز بحث نماز خوندن شد و اون آقای مسیحی گفت تو با خدا عربی حرف می‌زنی بعد امروز می‌گی عربی بلد نیستی؟ بنظرت خیلی احمقانه نیست؟؟ اینجا دیگه عصبانی شدم و نمی‌دونم چی شد، فقط دیدم چاقوی آشپزخانه را فرو کردم توی دستش؛ کسی توی کانتینر نبود، هم عصبانی بودم و هم خیلی ترسیده بودم. دویدم بیرون و خلاصه آمبولانس اومد و اون رو برد. از نگرانی اومدن برای پرس و جو و من گفتم خودش دستش رو بریده...

خلاصه توی ترس دروغ گفتم و اون‌ها که باور نکرده بودن به من اجازه خروج از کمپ رو ندادند. ولی همون شب خود اون آقا توی بیمارستان گفته بود تقصیر خودش بوده و چاقو دستش رو بریده. اون موقع نمی‌دونستم چرا این رو گفته ولی امروز که محبت مسیح رو چشیدم می‌دونم. شب از ناراحتی خوابم نمی‌برد و رفتم روی تخت خالی اون نشستم. بغض کرده بودم و نفس نمی‌تونستم بکشم. بالشش رو برداشتم دیدم زیر بالش یه کتابه. یه طرفش انگلیسی بود یه طرفش فارسی. باز کردم صفحه اولش با خودکار نوشته شده بود «محبت در من ساکن است چون خدا در من است...»؛ زدم زیر گریه چون راست نوشته بود، محبت در او بود و در من نبود، من خشم بودم و او آرامش، من بد بودم و او انسان؛ از خودم بدم می‌اومد. آرزو

کردم همه چیز برگرده به چند ساعت قبل. با خودم گفتم اگر بخوابم و همه چیز به عقب برگرده فقط بهش می‌گم بره از این کانتینر. اصلاً نه من خودم می‌رم. فقط برگرده...

با همه قدرتم کتابی که تو دستم بود رو فشار می‌دادم و گفتم تو رو خدا مسیح هر کی هستی هر چی هستی بیا و درستش کن. سرم رو گذاشتم رو کتاب و بوسش کردم؛ نازش کردم، انگار می‌ترسیدم ازش. توی افکارم بودم که یکی اومد تو و یه راست به طرفم اومد. حتی قدرت حرف زدن نداشتم؛ سرم رو هم نمی‌تونستم بالا بیارم، انگار گردنم قفل بود. اومد بالای سرم و نشست. دستمو گرفت و کتاب رو درآورد از دستم و گذاشت کنارم. گفت نگران نباش من هستم... می‌خواستم بگم مگه تو کی هستی؟ چی می‌گی؟ ولی زبونم باز نمی‌شد، انگار سخته کرده بودم. دست گذاشت روی سینه‌ام و گفت نترس، نترس...؛ اینقدر ترسیده بودم که همه وجودم می‌لرزید ولی آروم آروم یه چیزی قلبمو گرم کرد. انگار داشت من رو شارژ می‌کرد. قلبم دیگه سنگین نبود و داشت همش می‌رفت توی دست اون... چشم سنگین می‌شد و نمی‌تونستم باز نگاهش دارم.

همه وجودم نرم شده بود. چشمامو باز کردم هیچ‌کس نبود. هنوز کتاب توی دستم بود، نمی‌دونم واقعی بود یا خواب ولی قلبم گرم شده بود.

صبح رفتم اجازه گرفتم و با ماشین منو بردن بیمارستان تا همخونه‌ایم رو ببینم. نمی‌دونم چرا، ولی رفتم. با ترس رفتم تو بیمارستان. یه پرستار خیلی مهربون اومد و من رو برد تو اتاق اونی که بهش چاقو زدم. خواب بود، آروم رفتم بالای سرش گفتم خوبی؟ چشماشو آروم باز کرد و یهو از جا پرید... گفتم نترس، ببخشید من فقط اومدم ببینم خوبی یا نه؟

با ترس نگام می‌کرد. گفتم دیشب حالم بد بود، کتابت رو باز کردم و خلاصه همه چیز رو با شک و تردیدی که باورم کنه یا نه براش تعریف کردم. لبخند زد و گفت بیایید نزد من ای گرانباران من به شما آرامی می‌دهم... گفتم یعنی چی؟ گفت مسیح آرامی دهنده است، می‌بخشه، همه ما رو...؛ من رو هم بخشیده و شروع کرد در مورد مسیح گفتن. این‌بار حرف‌هاش تا استخوانم نفوذ می‌کرد. گفتم من می‌خوام مسیح رو وارد قلبم کنم. دستش رو گذاشت رو شونه‌ام

و شروع کرد با خدا حرف زدن و بعد گفت تکرار کن... وقتی تکرار می‌کردم انگار با هر کلمه از زمین کنده می‌شدم و سبک‌تر می‌شدم. چشمام رو باز کردم دیدم همون پرستاره ایستاده و لبخند می‌زنه. خجالت کشیدم و بلند شدم که برگشت و فارسی گفت تبریک می‌گم. تولدتون مبارک. گفتم تولد؟ گفت آره تولد روحانی در زندگی تازه‌ای که شروع کردی. بعد شروع کرد از ایمان آوردنش برامون گفت و اینکه ۴ ساله خدا رو وارد قلبش کرده. با شنیدن هر کلمه انگار چشمام بازتر می‌شد و زندگی جدیدی می‌دیدم.

خدا رو شکر برادر عزیز. چقدر زیبا که خداوند بارهای ما رو برمی‌داره و بجاش آرامش می‌ده. گفتید اون خانم پرستار فارسی زبان و ایماندار بودند. درسته؟

بله. الان همسرم هست که کنار من نشسته. اون روز فقط شروع زندگی روحانی من نبود بلکه جرقه‌ای بود برای شروع زندگی جدید من با همسر عزیزم.

چقدر شوک شدم، خدا رو شکر. لحظاتی پیش در مورد خانمی حرف می‌زدید که الان کنار شماست. خانم می‌شه خواهش کنم شما هم برای ما کمی صحبت کنید در همین رابطه؟

حتماً. من رعنا هستم و خدا رو شکر می‌کنم که اون روز عادل رو در اولین دیدار در حال خوندن دعای نجات ملاقات کردم. همون روز دعوتش کردم به کلیسا و از اون به بعد هر بار با عشق و تشنگی مسیح می‌اومد کلیسا. در عرض یک‌سال چنان رشد کرده بود که قدم‌به‌قدم توی جلسه‌ها ازش برکت می‌گرفتم. تا اینکه یه روز از طریق شبان کلیسا ازم درخواست ازدواج کرد و منم پذیرفتم. الانم دو تا فرزند داریم که دوقلو هستند و ۴ ساله. هیچ وقت فکر نمی‌کردم بخوام ازدواج کنم. چون همیشه بعد از خروجم از ایران می‌گفتم فقط درس، ولی خوب خدا برنامه و طریق دیگه‌ای داره... البته درس رو با کمک عادل تموم کردم و حمایت‌های اون واقعاً برام اهمیت داره. پدر عادل هم دو سال پیش ایمان آورد و خیلی خوشحال می‌شیم اگر شهادت پدر عادل رو هم بشنوید. واقعاً خدا رو شکر...، حتماً.

دروود به شما برادر و پدر عزیز. خوشحالم که می‌تونم با شما صحبت کنم.

سلام، محمد هستم. من هم خوشحالم با شما صحبت می‌کنم. راستش ستم رو دقیق نمی‌دونم ولی بیشتر از ۵۸ بهار رو بیاد دارم. شاید ۶۲ یا ۶۳ سالمه ولی واقعاً مشخص نیست.

خدا رو شکر برای وجودتون. کمی از خودتون و عادل برامون بگید. می‌خوایم بدونیم چی شد وقتی عادل افغانستان رو خواست ترک کنه؟

مادر بچه‌ها وقتی عادل کوچک بود فوت کرد و خواهر بزرگشون کارای اون‌ها رو می‌کرد. دو تا دخترم رو شوهر داده بودم و فقط خواهر بزرگشون مونده بود و شده بود مادر همه اون‌ها.

عادل از بچگی همش بهونه می‌گرفت و از نبودن شکایت می‌کرد و همیشه می‌خواست با من بیاد به سر کار. تا اینکه یه روزی اومد و گفت از این شرایط خسته‌ام و می‌خوام برم اروپا. خلاصه با هزار تا راه بالاخره اجازه من و خواهراش رو گرفت تا با یه سری از دوست‌هاش مسافر بشن و برن. عموشون اومد و بهش گفت که اونجا می‌ری مراقب باش دین و ایمونت رو ندزدن، تو اروپا اینجوریه...

منم راستش خیلی ترسیده بودم و فکر می‌کردم اگه عادل بره و دین و ایمونش رو بدزدن من شرمنده خدا و پیغمبر و همه افغانستان می‌شم و از شرم نمی‌تونم سرم رو بالا بیارم. خلاصه قول داد و رفت. منم پسر یکی از دوستانم رو باهاش همسفر کردم تا مراقبش باشه ولی به عادل نگفتم.

رفتن و چند هفته بعدش خبر رسید که توی اون جایی که هستن یه آدم مسیحی هست و داره به این‌ها در مورد مسیح می‌گه. اینقدر عصبانی شده بودم که شبونه می‌خواستم برم دنبالشون و با کتک برشون گردونم. مدام از این و اون می‌پرسیدم چطوری برشون گردونم و از این حرف‌ها که خبر رسید عادل یکی رو با چاقو زده و طرف داره می‌میره و عادل هم تو دردسر می‌افته.

شب هزار تا فکر اومد تو سرم. رفتم خونه عموی عادل و اونم ترس من رو بیشتر کرد. گفت الان این یه مسیحی رو چاقو زده و اگه بمیره عادل رو می‌گیرن و اذیتش می‌کنند و تو اخبار نشونش می‌دن

و آخرشم می‌کشنش. منم دست و پام می‌لرزید و دنبال راهی بودم نجاتش بدم.

دارم وصف می‌کنم شما چه شرایط روحی‌ای داشتید اون شب. با خود عادل هم تونستید صحبت کنید؟

نه. نمی‌خواستم بفهمه، ولی همون شب تصمیم گرفتیم بگیم فرار کنه، ولی فهمیدیم که نمی‌تونن چون توی کمپ بودن. راستش اون شب بقدری ترسیدم که توی دلم از خدای اون پسره که چاقو خورده بود خواستم اگه خداست شفا بده و اون پسر زنده بمونه. یعنی حتی از خود مسیح طلبیدم گفتم من کاری ندارم تو خدایی یا نه ولی این رو درست کن.

خلاصه دو سه روز گذشت و نتونستم خبری بگیرم و همش فکر می‌کردم گرفتنشون و الانِ که تو اخبار پسر رو نشون بدن. روز سوم بود که خبر اومد که اون پسره حالش خوبه و اصلاً چیزی نگفته و عادل هم در امان هست و سلامت. کلی خوشحال شدم و همه جا شیرینی پخش کردم و توی دلم حتی مسیح رو شکر کردم و گفتم اگر تو کردی هم شکرت.

تو شادی بودم که پسر دوستم که توی کمپ با عادل بود خبر داد عادل مسیحی شده و رفته کلیسا و با اون پسر مسیحی حسابی دوست شده که انگار آسمون و زمین رو روی سرم خراب کردند. اولش کلی نفرینشون کردم و گفتم کاش مرده بود، کاش می‌گرفتن و می‌کشتن عادل رو. بعدم شروع کردم به مسیح بد و بی‌راه گفتن و اینکه چرا عادل اینکارو کرده.

تصمیم گرفتم کلاً انکار کنم که همچین پسری دارم و تو کل فامیل و آشنا گفتم من عادل رو نمی‌شناسم و دیگه پسرمن نیست. یک سالی کلاً ازش نمی‌خواستم خبر داشته باشم ولی می‌دونستم می‌ره کلیسا و ماجرا ادامه داره تا اینکه عادل به خواهرش زنگ زد.

گفته بود می‌خواد ازدواج کنه با یک خانم پرستار و از این حرف‌ها و آخرش گفته بود رفتم و از کشیش کلیسا خواستگاریش کردم.

وقتی این رو شنیدم حسابی عصبانی شدم و فهمیدم نسلم داره مسیحی می‌شه. نوه‌هام مسیحی می‌شن در آینده و بی دین و ایمون. گفتم دختر کشیش می‌خواد بگیره؟ خواهرش گفت نه، مسیحی‌ها از

کشیشون اجازه می‌گیرن و کلی هم به کشیش فحش دادم. کلی هم به مسیح که بچه منو از راه بدر کرده بود.

از عصبانیت نمی‌تونستم بخوابم، رفتم تو حیاط و تکیه زدم به درخت و همونجا نشستم. نمی‌دونم چی شد، چشمام داشت گرم می‌شد که دیدم توی حیاطمون یه آقای سفید پوش و نورانی خیلی بزرگ جلوی پام زانو زده. بهش گفتم دارم می‌میرم؟ گفت نه، من مسیح هستم. مگه نگفتی اون شب توی خونه برادرت که پسرت رو نجات بدم؟ منم نجات دادم؛ این خواسته خودت بود. گفتم نه، من گفتم اون پسره رو زنده نگه داری تا پسرمن نجات پیدا کنه، لیخند زد و گفت: خوب دقیقاً همین کار رو کردم تا پسرت نجات پیدا کنه... هر چی می‌گفتم انگار نمی‌فهمید چی می‌گم...، هی می‌گفت من همین کار رو کردم...

چشمام رو باز کردم صبح شده بود. با خودم درگیر بودم. شماره عروس جدیدم رو از خواهر عادل گرفتم و رفتم مخابرات. نمی‌خواستم از خونه زنگ بزنم. دختری گوشی رو برداشت و هی گفت الو و منم حرف نزد، ترسیده بودم. خلاصه بار سوم برداشت و گفت صدا نمی‌یاد. گفتم من بابای عادلِم. یه دفعه با چنان محبتی گفت سلام پدر جون که انگار تمام وجودم از لذت محبتش لرزید. دیگه نتونستم باهاش بد صحبت کنم و اونم مدام از عادل گفت و محبت خدا و خدمت عادل.

روز بعد دوباره رفتم بهش زنگ زدم. یه چیزی منو می‌کشوند برای زنگ زدن به عروسم و هر بار وقتی باهاش حرف می‌زدم آرامش می‌اومد. خلاصه شده بود کار هر روزم تا اینکه یه بار بهش گفتم من به مسیح فحش دادم. با صدای آرامش بخشش گفت پدر جون خیلی‌ها بهش فحش دادن و میخ زدن و رنجش دادن ولی بخشیدشون.

گفتم خوب بعد تو خوابم دیدمش. نمی‌فهمه چی می‌گم. خوابم رو برای عروسم تعریف کردم و گفت خوب مسیح راست می‌گه، نجاتش داده دیگه... گفتم انگار تو هم نمی‌فهمی چی می‌گم، نه؟ گفت نجات از زندان و دستگیری نبوده فقط، بلکه نجات یعنی نجات از اسارت و بندگی گناه. کلی برام از نجات گفت. تازه فهمیدم اون‌ی که نمی‌فهمیده من بودم نه مسیح...

واقعاً زبانم بند اومده بود وقتی صحبت می‌کردید. شکر برای

خداوند، چرا با عادل حرف نمی‌زدید؟

راستش هم ناراحت بودم هم خجالت زده. ولی یه روز تولد مسیح بود که زنگ زدم به عروسم و گفتم می‌خوام تولد مسیح رو جشن بگیرم و مسیح رو بیارم تو زندگی و خونمون. دعای نجات رو خوندم؛ بعد عروسم گفت محبت مسیح رو ببر تو خونه. رفتم برای همه بچه‌هام هدیه خریدم. اون‌ها حتی تولدشونم نمی‌دونستن کی هست و هیچوقت هدیه نگرفته بودند. خیلی تعجب کرده بودن و در عین حال خوشحال. بعد فهمیدم خواهر عادل هم می‌دونه و ایمان آورده و از من می‌ترسیده که بگه. خلاصه اون سال تولد مسیح تو خونه ما بود و شروع تولد خودم در مسیح. الان شکر می‌کنم که نسلم داره مسیحی می‌شه.

شکر واقعاً. الان دعای شما چیه؟

الان دعای من برای افغان‌هاست که واقعاً بیان و بچشند. دعای من اینه شجاع باشم و مثل عروسم آرامش مسیح از من بیرون بیاد. دعا می‌کنم همه نجات پیدا کنند و بفهمن که نمی‌فهمن. دعای من اینه مسیح تو همه خونه‌های افغانستان بره و همه در مسیح باشن.

آمین، خدا رو شکر برای این خداوند.

با سلام به شما مشتاقان هنر. ضمن عرض تبریک سال جدید شمسی، برای یکایک شما شادی، برکت و آرامش می‌طلبیم. در این شماره از مجله اسمیرنا مروری دوباره بر چند اثر از «رامبراند هارمنزون وان راین» نقاش و هنرمند هلندی خواهیم داشت. آثاری که هر کدام به نوبه خود بی‌شک تاثیر بسزایی بر مردم آن دوران گذاشته و همچنان تماشای حتی تصویری از این نقاشی‌ها در عصر کنونی هر بیننده را به خود جذب می‌کند. بدون شک تامل در این آثار پر از برکت خواهد بود، پس با ما همراه باشید.



«طوفان» نام اثری است که رامبراند در سال ۱۶۳۳ از خود به یادگار گذاشت و نقل کننده انجیل مرقس باب ۴ آیه ۳۷ می‌باشد. طوفان و قایق، شاگردان و عیسی را که در تلاطم طوفان گرفتار شده‌اند فرا گرفته است و با فرمان عیسی این طوفان آرام می‌گردد. زیبایی این تابلو در این است؛ در سمت راست آن تاریکی به تصویر کشیده شده، که مظهری‌ست از دنیای در اسارت شریر، و در سمت دیگر نور و روشنی در آسمانی آبی به چشم می‌خورد که نماد کار خداوند است، در این میان عیسی که وارد سمت تاریک شده است مرکزیت توجه شاگردان و همینطور بیننده تابلو را به عهده دارد که نمادی از مسیح جسم پوشیده در میان آدمیان است. این اثر در موزه ایزابلا استوارت در شهر بوستن در دسترس تماشاچیان قرار گرفته است.

«تومای شکاک» اثر زیبایی از این هنرمند است و بر اساس واقعه مکتوب در انجیل یوحنا باب ۲۰ آیه ۲۷ به تصویر در آمده است. در سال ۱۶۳۴ پس از میلاد این اثر به پایان رسید و در موزه پوشکین مسکو نگهداری می‌شود.



این تابلو عیسی مرکزیت نور را عهده‌دار است که در حال نشان دادن زخم‌های خود به تومای شکاک است. تفاوت شاگردان که بعضی در حال خواب و برخی به دعا مشغولند و یا حتی کسانی که مانند توما با دقت و شک به زخم‌ها می‌نگرند، با شاگردانی که با تاسف از گناهانشان به زخم‌های عیسی نگاه می‌کنند به زیبایی کلیسا و ایمانداران را به تصویر کشیده است.



«عیسی و زن زناکار» اثری دیگر که در سال ۱۶۴۴ توسط وی بر روی بوم نقش بست. روایتی از انجیل یوحنا باب ۸ آیه ۳ که در آن یهودیان زن زناکاری را برای محاکمه نزد عیسی می‌آورند و از او

می‌خواهند که طبق حکم موسی او را محکوم کند. ولی عیسی به ایشان می‌گوید هر کس گناه نکرده است اولین سنگ را به طرف این زن پرتاب کند؛ سپس همگی آنها سنگ‌ها را به زمین انداخته و آنجا را ترک می‌کنند. مسیح نیز آن زن را بخشیده و می‌خواهد که دیگر گناه نکند.

طول بلند این تابلو که نیمی بیشتر از آن را تاریکی قسمت بالای معبد فرا گرفته است نماد و نشان دهنده مذهب، قضاوت، تاریکی و بستگی است که در میان مذهب‌یون رایج است و اثری از نور در این نوع معبد دیده نمی‌شود، بلکه نور تابلو و نیز مرکز انشعاب نور فقط عیسی مسیح است؛ همانگونه که گفت من نور جهانم. این اثر در گالری بین‌المللی لندن نگهداری و در معرض بازدیدکنندگان قرار دارد.



«مسیح و مردم» تابلویی‌ست که در بین سال‌های ۱۶۰۶ تا ۱۶۶۹ نقش بسته و در صنعت چاپ آن زمان تعداد زیادی از این اثر چاپ و فروخته می‌شده است.

این تصویر با آثار دیگر رامبراند کمی متفاوت است چرا که فقط یک آیه را در بر نمی‌گیرد، بلکه کل باب نوزدهم از انجیل لوقا را در این تصویر می‌توان دید. مثل همیشه تمرکز تصویر بر روی عیسی مسیح است و نور، که او در این اثر چاپی جدید به شکل خطوط آن را نمایان کرده است. در سمت چپ تصویر و یک‌گراند، فریسی‌ها و مذهب‌یونی را می‌بینیم که برای آزمودن عیسی با جمعیت همسو شده‌اند. در صورتی که در کنارشان کسانی هستند که برای شنیدن تعالیم عیسی تشنه و سراپا گوش‌اند.

پطرس را در این تصویر می‌بینیم که سعی دارد مانع جلو آمدن بچه‌ها و مادرانشان، نزد عیسی شود و می‌دانیم که عیسی در این باب عنوان می‌کند که «بگذارید کودکان نزد من بیایند و ایشان را باز مدارید زیرا پادشاهی آسمان از آن چنین کسان است». در سمت راست تصویر بیماران و مفلوجانی را می‌بینیم که برای گرفتن شفا نزد عیسی آمده‌اند و دقیقاً در کنار پطرس در این تصویر مرد جوان و ثروتمند را می‌بینیم که عیسی به او می‌گوید «اگر می‌خواهی کامل شوی، برو و آنچه داری بفروش و به فقیران بده که در آسمان گنج خواهی داشت.» رامبراند در این تصویر به نکات ریز و قابل توجهی اشاره کرده است که با تماشای دقیق‌تر، آن‌ها را در خواهید یافت. این لوح چاپی در هلند، موزه آمستردام نگهداری می‌شود.



«ستایش چوپانان»؛ در سال ۱۶۴۶ میلادی رامبراند اثر زیبایی در رابطه با انجیل لوقا باب ۲ آیه ۱۶ خلق کرد. این اثر رنگ و روغن به واقعه‌ی ملاقات چوپانان با عیسی متولد شده و ستایش این نوزاد می‌پردازد. چوپانان پس از ظاهر شدن فرشته بر آنان، با توجه به نشانه‌های آن فرشته به ملاقات عیسی متولد شده می‌آیند و به ستایش و پرستش او می‌نشینند. تکنیک «سایه روشن» مشهور این هنرمند در این اثر نیز به طور چشمگیری ملاحظه می‌شود. چوپانان از دنیایی تاریک به سمت مسیح که مرکز نور در تابلو است آمده‌اند. آمین که مردم هر روزه با رو کردن به این نور، راه خود را بیابند و از تاریکی و بیابان‌ها به طرف این نور حقیقی رهنمود شوند. این اثر زیبا در موزه Alte Pinakothek شهر مونیخ آلمان نگهداری می‌شود.

کوچک پا



شناسنامه فیلم:

«SmallFoot» با ترجمه‌های مختلفی مانند «پا کوچک» و «کوچک پا» محصول سال ۲۰۱۸ هالیوود است که داستان کلی آن برگرفته شده از کتاب معروف «سرزمین یتی‌ها» نوشته سرجیو پابلوس است.

کارگردان شناخته شده هالیوود «کری کرپاتریک» که آثار کم نظیری همچون انیمیشن آنسوی پرچین را دارا است قبلاً در مقام مشاور و نویسنده و کارگردان تصویری در بسیاری از انیمیشن‌هایی همچون «فرار مرغ‌ها» تاثیر بسزایی را ایفا کرده است.

صدا پیشگان بسیار عالی نیز در این اثر جدید همراه و همیار کارگردان بوده‌اند که در اجرای زیبای آن از نقش آنان نمی‌توان غافل شد.

خلاصه فیلم:

همه چیز از دهکده هیولا‌های برفی در بالای کوه‌های سر به فلک کشیده شروع می‌شود. این یتی‌ها یا همان هیولا‌های برفی این‌بار با شادی و جست خیز در پی انجام مسئولیت‌های خود هستند تا اینکه یکی از این یتی‌ها (میگو) با هواپیمای سقوط کرده‌ای روبرو می‌شود که انسان یا همان «کوچک پا» در ادبیات یتی‌هاست.

دیدن یک کوچک پا در دهکده پذیرفته شده نیست و کسی حرف میگو را باور نمی‌کند و او را از دهکده اخراج می‌کنند. اما میگو و دوستانش سعی می‌کنند از کوه و ابرهایی که سال‌ها آن‌ها را از نگرستن به پایین دور کرده است عبور کنند تا کوچک پا یا انسان را ببینند. در این پایین آمدن میگو با گزارشگر تلویزیونی برخورد می‌کند و او را با خود به دهکده می‌برد تا حرف خود را به همه ثابت کند. اما در می‌یابد که سال‌ها قبل انسان‌ها یتی‌ها را می‌کشتند و از آن پس یتی‌ها به آنان به عنوان هیولایی ترسناک نگاه می‌کنند و ابر بالای کوه برای حفاظت از یتی‌ها ساخته شده و دروغ بودن انسان برای محافظت به مردم گفته شده است.

میگو که بین حفاظت از مردم و دوستانش باید یکی را انتخاب کند مجبور می‌شود دروغ گذشته را ادامه داده و دوستانش را که در این اکتشاف کنارش بودند دیوانه و احمق خطاب کند.

در این میان در می‌یابد که دوستانش برای برگرداندن کوچک پا به پایین وارد شهر شده‌اند و جانشان در خطر است...

بررسی فیلم:

«کوچک پا» نمادی از انسان‌ها است که در مسیر و راه‌های خود کامل و بالغ نیستند ولی متأسفانه همواره افکار خود را کامل‌ترین و فرهنگ خود را بهترین می‌دانیم. در این انیمیشن انسان‌ها گمان می‌کنند یتی‌ها موجودات و هیولا‌های وحشی و خطرناکی هستند، فقط به این دلیل که حرف‌های آنان را نمی‌فهمند و صدای آن‌ها برایشان غرّش گونه است و اندام‌شان بزرگ، و با همین افکار به خود اجازه قتل عام آن‌ها را داده‌اند و پیروزی و کشتن آن‌ها را موفقیتی بس عظیم می‌پندارند.

اما حقیقت اصلی این انیمیشن در پنهان کاری و مخفی کاری است که در هر شرایط و افکاری اگر ما را به دروغ بکشاند

می‌تواند آغازگر مشکلات و بروز روزمردگی‌ها باشد. جایی که دیگر نه

به دیگران می‌اندیشیم و نه ثمره‌ای خواهیم داشت، بلکه در دهکده و پوسته‌های تخم مرغی خود محبوس خواهیم شد.

راستی و قدرت حیات در مسیح عیسی است و او خود را راه و راستی و حیات نامید، چرا که باید در راستی ریشه بگیریم و رشد کنیم و وقتی در مسیح رشد کنیم و در او سلوک داشته باشیم ثمره خواهیم آورد.

آمین که در او و با او بمانیم و مانند نوزادی هر روز و هر روز به سمت جوانی رشد کنیم.

امید سبوکی





شناسنامه فیلم:

«مصادره» اولین ساخته بلند مهران احمدی در مقام کارگردان می‌باشد. احمدی که پس از بازیگری‌های بسیار و همچنین سابقه‌ای در دستکاری کارگردان و تهیه‌کنندگی و ساخت یک فیلم کوتاه، اینبار با تکیه بر تجربیات فیلم‌هایی که حضور داشته است اثری نسبتاً خوب برجای گذاشت تا در جایگاه کارگردانی نیز نشان دهد که می‌تواند تماشاجیان را به حضور در سالن سینما مشتاق کند.

تیمی خوب همچون رضا عطاران و هومن سیدی در مقام بازیگری، در موثر و موفق بودن جذب تماشاچی نیز نقش بسزایی را ایفا کرده است.

خلاصه فیلم:

اسماعیل (رضا عطاران) که مامور خرید در اداره ساواک است برنده بلیط بخت آزمایی شده و زمینی ۵۰۰۰ متری با پول بدست آمده خریداری می‌کند، اما با وقوع انقلاب او را به جرم همکاری با اداره ساواک بازداشت می‌کنند.

جلال، دوست گرمابه و گلستان اسماعیل که حال با دولت جدید کار می‌کند اسماعیل را شبانه فراری داده و اسماعیل به همراه همسر آمریکایی و فرزندشان وارد آمریکا می‌شوند. در همان ابتدا سختی‌ها و مشکلات فرهنگی گریبان‌گیر او می‌شود. اسماعیل در پی فروش زمین خود وکالتی برای جلال می‌فرستد، ولی با گذشت سال‌ها هیچ خبری از فروش زمین نیست تا اینکه با خبر می‌شود دوستش جلال که دارای مقامی در دولت شده به آمریکا آمده است. با ملاقات دو دوست قدیمی اسماعیل در می‌یابد که در ایران در خطر است و از آنجا که در چند جمع سیاسیون و اپوزیسیون خارج از کشور دیده شده است بازگشت به ایران و بازستانی زمینش میسر نیست.

فرزند او (هومن سیدی) برای بازپس گرفتن زمین راهی ایران می‌شود و پس از بازداشت و گفتن تمام زندگی خود و پدرش در می‌یابد که جلال مدت‌ها پیش زمین را فروخته و با اختلاسی میلیاردی از دولت، راهی آمریکا شده است...

بررسی فیلم:

«مصادره» فیلمی اجتماعی-کمدی است که بیشتر سعی دارد تا با استفاده از محدودیت‌ها در ایران و اشاره به مشکلات فرهنگی جوامع، تماشاچی را به خنده وادار کند تا وقت خوبی را برای آنها و گیشه سینما رقم بزند.

اما با دیدن فیلم «مصادره» معنی جدیدی برایم شکل گرفت. مصادره افکار، مصادره حقیقت و مصادره آزادی... تمامی فیلم در قابی شکل می‌گیرد که بر مبنای شنیده‌ها و گفتار سال‌ها زندگی اسماعیل و خانواده‌اش به هدر رفته، دست‌خوش زخم‌های روحی و مشکلات و سختی‌ها می‌شود و همه این‌ها نشأت گرفته از پنهان حقیقت است؛ حقیقتی

که سال‌ها با اطمینان بر گفته‌ها و شنیده‌های دیگران سرچشمه گرفته‌است.

با دیدن این فیلم بیاد حقیقتی افتادم که سال‌هاست در کشورهایی همچون ایران‌مان مخفی شده است و بر اساس شنیده‌های کذب زندگی ما را شکل داده‌اند. اشتباه نکنید صحبت از سیاست و سیاستمداری نیست چرا که سواد سیاسی نداریم، اما گفتار در مورد حقیقت کلام خداوند است که سال‌هاست اجازه نمی‌دهند مردم آن را بخوانند چرا که حقیقت در کلام خداوند است. کلام عنوان می‌کند که اگر در کلام او بمانیم حقیقت را خواهیم یافت و این حقیقت باعث آزادی و رهایی ما از اسارت‌هایمان خواهد شد. اسارت نادانی‌ها، نشناختن خداوندمان، نچشیدن نیکویی و فیض او و از دست دادن رحمت و فیضی که بوسیله عیسی مسیح برایمان مهیا شده است.

حقیقتی که سال‌هاست مصادره شده است. مردم با شنیده‌هایی که در گوششان کرده‌اند از مسیح و کلام زنده او دور شده‌اند. کلامی که حقیقت را به ما نشان خواهد داد و چشیدن این حقیقت رهایی به ارمغان دارد. رهایی از اسارت گناه و تاریکی.

حقیقتی که حتی از فرزندانمان مخفی است، چرا که ما با شنیده‌ها و افکاری که به ما خوراندند حتی مانعی برای فرزندانمان شده‌ایم؛ همان شنیده‌ها را به آن‌ها انتقال داده‌ایم و زندگی‌مان را نه بر صخره بلکه بر شن‌ها بنا کرده‌ایم. شن‌هایی که با هر زلزله و طوفانی آثار مخرب و ویرانگرش بر روح ما، زخم‌های چرکین و پنهان را کاشته است.

لطفاً در موقع تماشای این فیلم کمی تأمل کنیم درباره «مصادره» شده‌هایمان.

فیض و روشنایی و نور مسیح نمایانگر راهتان باشد.

امید سبوکی

معرفی کتاب

نام کتاب: زن

استخوانی از استخوان‌هایم، گوشتی از گوشتم

نویسنده: امید سبوکی

کتاب زن با توجه به نیاز زنان و هویت گمشده آنها در این مقطع زمانی و فرهنگی نوشته شده است. نگاه ما به زن چیست؟ نگاه جامعه به زنان چگونه است؟ و حتی نگاه زنان به خودشان چگونه شکل گرفته؟ بسیاری از زنان در دفاع از هویت خود دچار افراط شده و زن بودن را برتر می‌بینند؛ بسیاری از زن بودن متفرنند و هویت جعلی مرد را برای خود می‌سازند و به اصطلاح برای خود مردی هستند؛ بسیاری از زنان همانند پرنده‌ای در قفس‌اند و برخی همچون کالا...؛ اما خداوند زن را چگونه می‌بیند؟

این کتاب هویت گم شده زنان را به آن‌ها یادآور می‌شود و با نگاه به عملکرد زنانی که در کتاب مقدس از آن‌ها یاد شده است نکات مثبت و منفی را بررسی کرده و زاویه‌ای جدید از شناخت زن را به ما می‌دهد.

در کتاب مقدس مجموعه‌ای از اتفاقات و رویدادهایی را می‌بینیم که شناخت ما نسبت به خدا و ثمرات در خدا ماندن، و با خدا مشورت کردن و نکردن را به ما نشان می‌دهد. چهار چوبی که در آن امنیت است و خارج از آن اسارت.

نویسنده در این کتاب عملکرد زنانی در کتاب مقدس همچون حوا، سارا، هاجر، ربکا، نعومی، لیه، راحیل، استر، حنا، مریم مجدلیه، مریم مادر عیسی و... را نسبت به فراخواندگی‌ها و ضعف‌هایشان بررسی کرده است، و هر چه بیشتر بر روی زندگی آن‌ها دقیق شویم شباهت خودمان را با آن‌ها بیشتر خواهیم یافت.

آیا همچون استر بانوی تاثیرگذاری بوده‌ایم؟ آیا همچون لیه قربانی هستیم؟ آیا همچون حنا دلی برای خداوند داریم؟ چقدر مثل مریم «بشود» بر لب داریم؟ آریستن چه هستیم؟

سوالات بسیاری است که می‌تواند مسیر افکار ما را تغییر دهد؛ جواب همه این سوالات در نور مسیح و در راستی، هویت جدید یک زن در خداوند را به ما نشان می‌دهد.

اگر فکر می‌کنید زخمی هستید، اگر وجودتان همچون جامی شکسته شده و حتی خودتان را نمی‌شناسید، این کتاب ارزشِ فرزند خداوند بودن را به شما یادآوری کرده و برای شروعی تازه و دریافت هویتی تازه می‌تواند به شما کمک کند. شناخت هویت حقیقی زن و کاربرد عملی کتاب مقدس در زندگی، هدف و الویت این کتاب می‌باشد.

شرایط خانواده، جامعه، گذشته و حتی شرایط خصوصی فرد، معیارهای بسیاری به همه برای شناخت هویت زن داده است.

اما برآستی کتاب مقدس در این رابطه چه می‌گوید؟

خداوند تنها داور و قاضی است. اگر جامعه زن را حیوان یا کالا خطاب می‌کند کلام خداوند چه می‌گوید؟ کلام خدا نقشی حیاتی به زن داده است و او را استخوانی از استخوان‌ها و گوشتی از گوشت مرد می‌خواند...؛ اما چگونه دریابیم در شرایط متفاوت کلام به ما چه می‌گوید و چطور فرهنگ و عملکرد درست و صحیح در خداوند را دنبال کنیم. بطور مثال: دکتر روانشناسی ممکن است تجویز کند که زن در این شرایط و سختی‌ها می‌تواند به تعهدات خود نسبت به همسر و فرزندانش عمل نکند و حتی وارد رابطه‌ای دیگر شود، اما در این تجویز و راه‌کار روانشناس کلام خداوند را شکسته است و از حدود خود تجاوز کرده؛ پس باید کلام خدا را دنبال کرد، چرا که تنها چراغ برای راه‌های ماست و نظرش متفاوت با دیدگاه زمینی ما تا در جاده‌های زندگی با اطمینان و قوت در نور او گام برداریم.

نجات برای همه یکسان جاری شده و تفاوتی میان مرد و

زن در دریافت این هدیه وجود ندارد و در کلام به وضوح آمده که میان مرد و زن در رابطه‌ی ایمانی تفاوتی نیست...

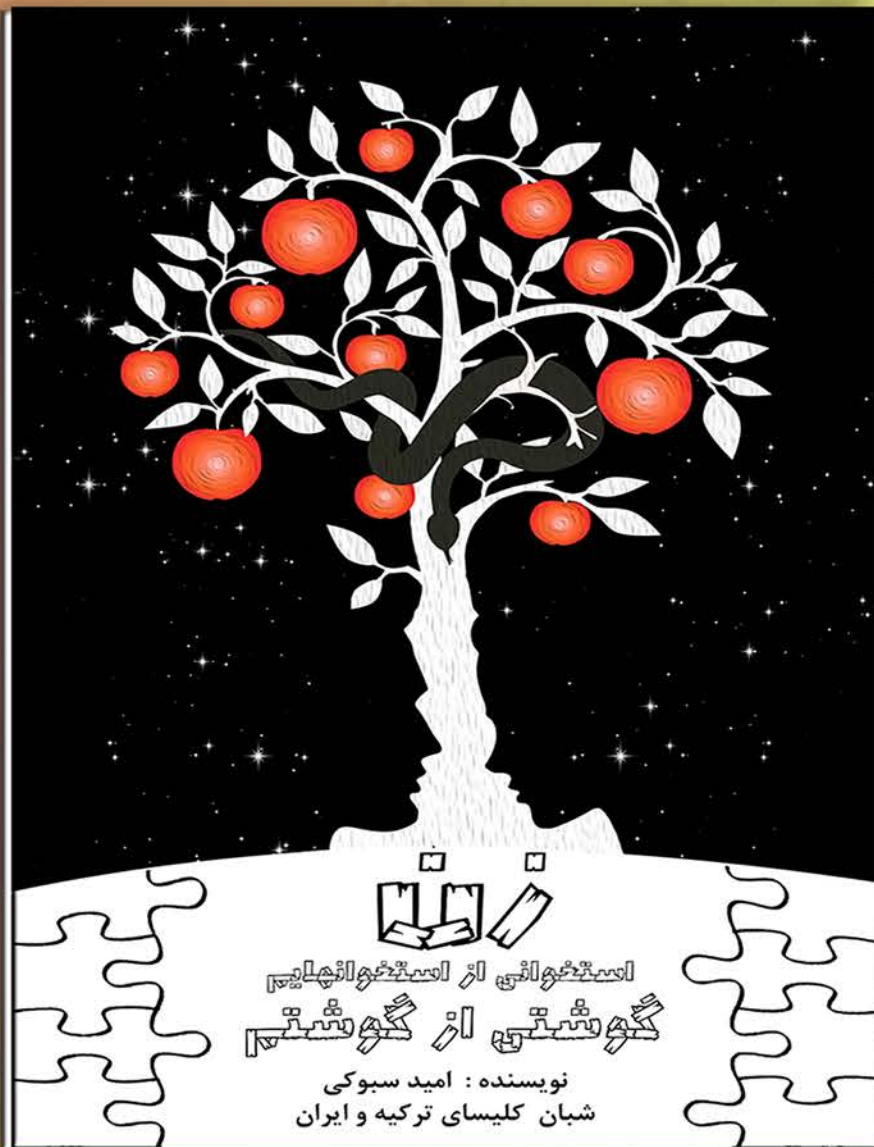
«زیرا همگی شما به وسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید. زیرا که همگی شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر کردید. دیگر نه یهودی معنی دارد نه یونانی، نه غلام نه آزاد، نه مرد نه زن، زیرا شما همگی در مسیح عیسی یکی هستید.» (غلاطیان ۳: ۲۶-۲۷)؛

فصل به فصل این کتاب از نگاه و هدف خدا برای فرزندانش صحبت می‌کند و اینکه چطور خداوند در ضعف‌هایشان آنها را یاری داده است؟ چطور در شرایط مختلف خداوند با آنها ملاقات کرده و هر کدام را به نام فراخوانده است؟ آیا آن‌ها در هدف خدا حرکت کرده‌اند و اگر نه ثمره‌اش چه شده است؟

آری خداوند همیشه پشت تا با ما ملاقات کند. عملکرد ما چیست؟ آیا در مقابل وعده‌های او همچون سارا تلاش انسانی می‌کنیم یا همچون هاجر وقتی قدرت را حس می‌کنیم از آن بر علیه دیگری استفاده می‌کنیم؟ آیا ازدواج‌های ما موافق با فرهنگ جامعه پیش می‌رود؟ اگر می‌رود چه قدر ثمر نیک در آن می‌بینیم؟ خداوند برای تمامی انتخاب‌های ما در زندگی از طریق کتاب مقدس الگو داده است؛ ما با چه الگویی پیش می‌رویم؟

این کتاب سعی بر این دارد تا فرهنگ کتاب مقدس را به ما بشناساند تا اراده‌ای را ببینیم که هر گاه به آن نزدیک می‌شویم کامل است و مناسب، و آن تنها اراده و نقشه پدر آسمانی برای هر یک از ماست.

نویسنده از ما دعوت می‌کند، که اگر امروز در جامعه‌ای با



ریشه‌های مذهبی رشد کرده‌ایم این کتاب را تا به انتها دنبال کنیم. تا این سفر روحانی، باب‌به‌باب و فصل‌به‌فصل ما را به عمقی از کتاب مقدس ببرد بلکه با تامل در آیات و شخصیت‌های کلام هویت گمشده خود را بیابیم و در این هویت واقعی و حقیقی در مسیح ریشه گرفته، رشد کنیم و به قامت مسیح درآییم.

بیایید تا بدن‌هایمان را همچون قربانی زنده و پسندیده خدا تقدیم کرده و با نو شدن ذهن خود دگرگون شویم. تحولی که نه در ریشه و فرهنگ، بلکه ریشه در خدا و فیض بی ماندنش دارد. چرا که آنگاه قادر به تشخیص اراده نیکو پسندیده و کامل او خواهیم بود، آمین.

المیرا عزیزی

طرز صحیح استفاده از مایکروویو

در این شماره از ماهنامه اسمیرنا در صفحه سبک زندگی در نظر داریم به طرز صحیح استفاده از مایکروویو بپردازیم. امروزه در بیشتر خانه‌ها مایکروویو برای پخت و پز سریع و یا گرم کردن فوری غذا مورد استفاده قرار می‌گیرد. اظهارات سازمان بهداشت جهانی بر این مبنا می‌باشد که اگر ملاحظات ایمنی را رعایت کنید و همانگونه که باید از مایکروویو استفاده کنید خطری به وجود نخواهد آمد.

قابل توجه است که مایکروویو به دلیل امواجی که برای پخت غذا ساطع می‌کند به ظروف خاصی نیاز دارد. یکی از ظروفی که می‌توان آن را برای مایکروویو ممنوع خواند ظروف فلزی است. از گذاشتن ظروف فلزی در این دستگاه خودداری کنید. این نوع ظروف باعث جرقه‌هایی شبیه رعد و برق در مایکروویو می‌شود که این جرقه‌ها برای مایکروویو مضر است؛ حتی ممکن است در مواقع برخورد امواج با سطح فلز شعله‌ور شده و آتش سوزی رخ دهد. از استفاده فویل آلومینیومی نیز بپرهیزید، زیرا باعث منعکس شدن اشعه‌های مایکروویو می‌شود و ممکن است به خود دستگاه نیز صدمه وارد کند.

مایکروویو با ایجاد ریز موج‌ها، در واقع نوعی تابش الکترومغناطیسی در اطراف دیواره‌ها پراکنده می‌کند و عملکرد آن به این صورت است که این ریز موج‌ها توسط رطوبت موادهای خوراکی قبل از اینکه از بین بروند جذب شده، در نتیجه غذا با سرعت گرم می‌شود.

خیلی از مردم بر این باورند که استفاده از مایکروویو سرطان‌زا می‌باشد. اما بر اساس تحقیقات انجمن سرطان آمریکا، تا زمانی که از این دستگاه به طور

اصولی و طبق دستورالعمل استفاده شود هیچ خطری شما را تهدید نمی‌کند. دقت کنید که از ظروف مختص به مایکروویو که فاقد سرب، فتالات یا BPA است استفاده کنید. از استفاده ظروف پلاستیکی نیز بپرهیزید، زیرا با حرارت بالا، ساختار شیمیایی این ظروف تغییر خواهد کرد و مواد سمی وارد غذا می‌شوند. پژوهشگران توصیه می‌کنند برای قرار گرفتن در معرض تشعشع کمتر بهتر است هنگام روشن بودن تا حد ممکن از مایکروویو فاصله بگیرید.

شیشه مایکروویو یکی از قسمت‌های مهم این دستگاه می‌باشد و نقش مهمی نیز در کنترل تشعشعات آن دارد و هر صدمه‌ای به آن را باید جدی گرفت. اگر با مشکلاتی چون آسیبی در شیشه‌ی درب، لولای درب و یا ایرادی در بسته شدن درب مواجه شدید تا زمان تعمیر یا تعویض بهتر است که از آن استفاده نکنید.

از مایکروویو نه تنها برای گرم کردن غذا می‌توان بهره برد بلکه در بعضی مواقع برخی از غذاها و پیش غذا را هم می‌توان با مایکروویو تهیه کرد. بر مبنای تحقیقات، ویتامین C که معمولاً در مواقع پخت از بین می‌رود به علت سرعت بالای گرم شدن غذا در مایکروویو حفظ

می‌شود. یک مورد دیگر هم که باید به هنگام پخت غذا در مایکروویو به آن توجه کرد این است که غذای مورد نظر را به تکه‌های کوچک تقسیم کرد، چون در حین پخت همه سطح غذا ممکن است یکنواخت حرارت نبیند. با آگاهی درست می‌توان از این وسیله طوری استفاده کرد که برایمان مفید باشد نه مضر.

برای تمیز کردن این دستگاه می‌توانید در یک ظرف شیشه‌ای یک پیمانه آب و یک قاشق سرکه سفید بریزید و داخل مایکروویو گذاشته و به مدت ۳ الی ۵ دقیقه دستگاه را روشن بگذارید، سپس محلول را بیرون آورده با یک دستمال نرم و مناسب داخل آن را به راحتی تمیز کنید. پیشنهاد می‌کنیم قبل از خرید هر وسیله‌ای و یا قبل از هر انتخابی تحقیق و مشورت کنید؛ همانطور که خداوند بارها در مورد مشورت کردن در کتاب امثال و مزیت‌های مشورت کردن به ما آگاهی داده بهتر است با تحقیق و مشورت انتخاب درستی داشته باشیم تا سبک زندگی سالمی را دنبال کنیم. این مطلب من را به یاد روزهای قبل از ایمانم به خداوند عیسی مسیح انداخت. ممکن است ما هیچگاه به دنبال خرید مایکروویو نبوده‌ایم و حال که این دستگاه توسط

شخصی به ما معرفی می‌شود مشتاق شده و یک دستگاه مایکروویو تهیه می‌کنیم و به منزل می‌آوریم؛ ولی همچنان کاری برای ما انجام نمی‌دهد تا زمانی که نسبت به کارایی این دستگاه آشنایی لازم را بدست آوریم. وقتی با مطالعه دفترچه راهنما نسبت به آن آگاه شدیم می‌بایست دستگاه را به برق متصل کرده و حال به آن اعتماد کنیم که این کارها را انجام می‌دهد؛ در واقع سپردن بخش مهمی از این پروسه می‌باشد. من هم زمانی خدا را نمی‌شناختم و حتی به دنبال این نبودم که تحقیق کنم اصلاً خدایی وجود دارد! اما بعد از اینکه خداوند توسط عیسی مسیح مرا به آشتی با خود فرا خواند به او که خدای حقیقی است ایمان آوردم، او را وارد زندگی‌ام کرده برای شناخت او قدم برداشتم؛ پس از آن به او اعتماد کردم و خودم را به او سپردم و او شد پادشاه و سر زندگی‌ام.

انتخاب با من و شماست؛ بیاپید تا راه‌های خویش را سنجیده و آنها را بیازماییم؛ بیاپید تا به سوی خداوند بازگشت کنیم...

گردآوری: الهه سوسن آبادی





سبزی پلو ماهی

زندگی، خیابان و جای جای دیگر این کره خاکی در برابر افکار دنیایی و ناسازگاری‌های جهان، کتاب مقدسی رفتار می‌کنیم؟ امروز می‌خواهیم شما را به یک چالش در صفحه آشپزی دعوت کنیم. دستور پخت سبزی پلو ماهی را ارائه داده‌ایم و از شما دنبال‌کنندگان اسمیرنا می‌خواهیم در مشارکت با اعضای خانواده و یا دوستان که با هم زندگی می‌کنید این غذای سنتی عید نوروز را آماده کنید. هر کسی سهمی در طبخ این غذا داشته باشد و در آخر عملکرد خودتان را بررسی کرده و با کتاب مقدس مقایسه کنید و ببینید تا چه اندازه در پخت این کیک رهبری، از خود گذشتگی، تواضع، همبستگی، مشارکت، پوشش ضعف دیگران و برجسته کردن نقاط قوت یکدیگر و... را رعایت کرده‌اید؛ آنجا متوجه خواهیم شد که چقدر کلام خداوند در زندگی روزمره ما جاری است و تا چه اندازه سکان زندگی‌هایمان را به خداوند سپرده‌ایم.

طرز تهیه:

- * ابتدا آب را جوشانده و برنج را پس از شستشو در آن قرار می‌دهیم و مقداری کافی نمک در آن می‌ریزیم و در زمان مناسب آبکش کرده و کنار می‌گذاریم.
- * پیازها را خرد کرده (می‌توانید نگینی یا خلال خرد کنید) و با زردچوبه و نمک در تابه‌ای نسبتاً بزرگ تفت می‌دهیم.
- * بعد از تفت کامل، ابتدا شوید و پس از آن اسفناج را که قبلاً کاملاً خرد کرده‌ایم با فاصله زمانی چند دقیقه به پیاز اضافه کرده و کاملاً تفت می‌دهیم.
- * سپس درب تابه را گذاشته تا کمی آب بیاندازد.
- * در قابلمه‌ای مناسب روغن و کمی پودر زعفران ریخته و یک الی دو عدد نان لواش را درون قابلمه و در کف برای ته‌دیگ قرار می‌دهیم.
- * سپس لایه به لایه برنج و سبزی تفت شده را در قابلمه روی قرار می‌دهیم. (دقت داشته باشید شاید سبزی بنظر شما در این دستور کمی زیاد باشد ولی هر چقدر سبزی بیشتر باشد طعم غذا و برنج را مطبوع و بهتر خواهد کرد).
- * سپس درب قابلمه را گذاشته و شعله را برای دقایقی زیاد کرده تا

- درون قابلمه بخار جمع شود، سپس شعله را کم کرده و به مدت حدود ۳۰ دقیقه برنج را دم می‌گذاریم.
- * حال در این زمان به سراغ ماهی‌ها رفته بعد از شستشو و گرفتن پولک‌ها از دم تا زیر باله‌های جلو را از شکم با چاقو باز می‌کنیم.
 - * درون ماهی را کاملاً شسته و تمامی ماهی را به روغن زیتون و نمک فلفل سیاه و زنجبیل رنده شده تازه آغشته می‌کنیم.
 - * حدود ۲۰ دقیقه برای ماهی کافیست که در مواد بماند چون گوشت ماهی لطیف است و سریع مواد را به خود جذب می‌کند.
 - * تابه‌ای مناسب روی شعله قرار داده و بعد از داغ شدن تک‌تک ماهی‌ها را در آن قرار داده و سرخ می‌کنیم. (به یاد داشته باشید برای این وزن ماهی ۱۰ الی ۱۵ دقیقه پخت کافی است).
 - * حال برنج را در ظرف برنج و ماهی‌ها را در یک دیس و یا سینی مناسب، با انواع سبزی و لیمو تزئین کرده و در سفره قرار می‌دهیم.
 - سالی خوب و پر از برکت برای همه شما آرزومندیم...

مواد لازم برای طبخ شوید پلو:

- * پیاز: ۳ عدد
- * شوید: ۶ الی ۷ دسته
- * اسفناج: ۱ دسته
- * برنج: ۳ پیمانه
- * ادویه: نمک، زردچوبه و زعفران به مقدار کافی
- * آب برای آبکش برنج: به مقدار کافی

مواد لازم برای پخت ماهی:

- * ماهی: ۴ عدد در حدود ۳۷۰ گرم
- * لیمو: ۲ عدد
- * ادویه: نمک، فلفل، زنجبیل به مقدار لازم
- * روغن زیتون: به مقدار لازم



وابستگی های اشتباه

سلام و درودی مسیحایی به شما عزیزان که آمدن بهار و حس زیبای جوانه زدن شاخه‌های خشکیده و جریان روح حیات در شریان‌های مرده را با آمدن عیسی به قلب‌هایتان لمس کرده‌اید و بدین‌سان هر روز برایتان نوروزیست.

در این آغازین روزهای سال نو، همچنین که چکاوک با سرودهای شاد مژده آمدن بهار را به گوش باغ خزان زده می‌رساند ما نیز بشارت آمدن مسیح عیسی، تنها راه حیات جاویدان را به شما اعلام می‌کنیم.

شکر ای پدر تغییرهای شگرف، شکر ای پدر تبدیل‌های زیبا که آمدی باغ خزان زده‌ام را بهار کنی، شاخه‌های مرده‌ام را از نو به زیبایی شکوفا سازی. با منی تا پا گیرم، رشد کنم و ثمرآور شوم؛ هلولیا. عزیزان آمدن مسیح آمدن دَم بهار است، چرا که ما را از نو متولد می‌کند و اینبار در زیبایی تمام و در حیاتی جاویدان. اما بندها و اسارت‌ها به پاها می‌پیچند تا محبوس کنند روح را در تاریکی و ژرفای عمیق.

اما به شما می‌گوییم دل قوی دارید...؛ تنها و تنها روزنه‌ای از نور کافیسست تا عمر بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین تاریکی‌ها را به پایان برساند. لطفاً این را از خود دریغ نکنید، دریچه قلب‌تان را به روی نور حقیقی بگشایید و بنشینید نظاره‌گر

کارهایش باشید.

آدمی برای تولد از بطن و رحم مادر که مسکن جدیدی است پا به این دنیا می‌گذارد. در روزهای ابتدایی بارداری، احوال مادر متلاطم و نچندان خوشایند دیده می‌شود.

شاید بانویی باشید که چنین حسی را زندگی کرده‌اید. روزهای آغاز بارداری همراه با احوال ناخوشایندش با رشد و شکل‌گیری جنین و برقراری ارتباط بین جنین و مادر کم کم مبدل به آرامش می‌شود و این برقراری ارتباط همچون مُسکِنی است برای تنهایی جنین و سختی‌های مادر. مدتی

زیاد به طول نمی‌انجامد که این اتصال و ارتباط در رحم با ورود به دنیا و بریده شدن بند ناف پایان می‌یابد. گریه‌ی لحظه تولد فرزند گواهی است برای قطع اتصال با بطن مادر؛ ولی مراقبت‌ها و نزدیکی مادر به دلیل رفع نیازهای اولین روزها و سال‌ها حس آرامش را برایش ایجاد می‌کند.

این آرامش نیز ابدی نخواهد بود، چرا که با پا گذاشتن به اجتماع و رفتن به مدرسه حس تلخ فاصله و تنهایی شروع خواهد شد و القاهای نادرست و شاید ناخواسته او را به تنها بودن دعوت می‌کند. جملات و طبقه بندی‌هایی از این قبیل: این خوراکی مال تو است، خودت بخور. پدر تو پزشک است و خانواده فلانی کارمند و یا فرهنگی است. پدر تو یک نظامی است؛ با این دوست نشوی و با آن یکی نباید ارتباط برقرار کنی، چون در حد و شأن تو نیست...؛ آرام آرام طبقه بندی در ذهن فرزند نقش می‌بندد و تنهایی‌اش را یادآوری می‌کند.

باید تنهایی را تسکین داد. برخی به غلبه آن را با درس خواندن‌های بی‌هدف و طی کردن مقاطع تحصیلی پی در پی می‌گذرانند؛ اما این هم زمانی به پایان خواهد رسید. برخی تنهایی خود را با ثروت اندوزی پُر می‌کنند، اما

شادی این به دست آوردن ثروت هم زمانی دارد و بعد از مدتی می‌بینند که اندوخته‌هایشان موجب سلب آرامش شده و شادی آنها بدون ثبات بوده است. برخی انرژی صرف نمی‌کنند، احوال ناخوشایندشان را با انزوا طلبی و به رختخواب رفتن و بودن در خواب سپری می‌کنند؛ عده‌ای جای خالی را با سیگاری بین انگشتان و یا بدتر از آن، موادی که او را برای لحظاتی از احساسات ناخوشایند دور کند پُر می‌کنند. برخی هستند که این زمان را با پر خوری و غذا خوردن‌های بی‌دلیل جایگزین می‌کنند. اما تک به تک این‌ها چون درمان و داروی تکسین دهنده صحیحی برای احوالشان نیست به مرور زمان به سمی مبدل می‌شود مهلک؛ این مقدمه‌ای بود برای شناخت دلیل بحثی که قصد شروع آن را داریم.

درد جان‌سوز حاصل از وابستگی‌های اشتباه؛ تنها یکی از آنها با نام بیماری اعتیاد به گوش همه آشناست، اما تک به تک اینها نیز خود می‌تواند به نوعی اعتیاد مبدل شود. اعتیاد به مواد مخدر شانس بیشتری برای نمو کردن در ظاهر دارد چرا که بعد از مدتی آثارش در جسم و روح فرد نمایان می‌شود؛ ولی وابستگی‌های نادرست دیگری است که سال‌ها و سال‌ها همچون بیماری نهفته قابل مشاهده نمی‌باشد و سَم حاصل از آن، حیات را از روح می‌گیرد. اعتیاد به مواد مخدر یکی از بندها و اسارت‌هایی است که روح را در زندان تاریک محبوس می‌کند و اجازه لمس زندگی آزاد و رها در نور را به شخص نمی‌دهد. با شما همراه خواهیم بود در چند شماره با موضوع درمان و رهایی از این بند و از شما نیز می‌خواهیم با ما همراه باشید.

صلح و سلامت خداوند با شما باشد و بماند.

مایا مقدم



دروود و تبریک بمناسبت فرا رسیدن سال نو به شما عزیزان در خداوند؛ صلح و سلامتی مسیح بر شما باد.

مدتی که در این مجله با شما همراه بودیم سعی بر این داشتیم تا بیاموزیم که چگونه فرزندانمان را در هدف مسیحایی، گام زدن در خداوند و هویت‌شان در مسیح رشد دهیم. آموختیم که در این مسیر با هدایت خداوند هدف بلند مدت تعیین کرده، سپس با هدف‌های کوتاه مدت دیگری که در راستای هدف اصلی شکل گرفته‌اند هر روزه با برنامه‌ریزی در این راه به جلو حرکت می‌کنیم؛ از ضعف‌ها و اشتباهات درس می‌گیریم و مانند نوزادی که رشد می‌کند هر روز بالغ می‌شویم تا در مسیر روحانی راه برویم و کمتر زمین بخوریم.

اما برای سال جدید شما را نیز با هدف کلیسای اسمیرنا همراه خواهیم ساخت و هدف سالیانه را با شما نیز مطرح می‌کنیم تا شما نیز بتوانید با کمک گرفتن از این صفحه و متناسب با

نیاز فرزندانمان هدف‌های کوتاه مدت را در طی مسیر برنامه‌ریزی کنید .

اسمیرنا مانند درخت کوچکی در طی این سال‌ها شکل گرفت و میوه‌ها و ثمرات در مسیح به همراه آورده است. شاگردانی که هر یک اولین ماموریت را یافته و چنانچه در متی ۲۸ عنوان می‌کند در پی شاگردسازی به پیش می‌روند و خود نیز در این مسیر شاگردی مسیح را دنبال می‌کنند. امسال خداوند خاک و گلدان این درخت کوچک را به باغی بزرگ منتقل خواهد کرد تا ریشه‌های مستحکمی گرفته و رشد کنیم و ثمرات بیشتری برای او بیاوریم چرا که جدا از او هیچ نتوان کرد.

بنابراین هدف اصلی و سالیانه اسمیرنا بر ثمرات خواهد بود و رشد در مسیح. اینکه مانند فرزندی بالغ به این بیاندیشیم که چگونه خواست پدر را به جای آوریم و به دیگران بیاندیشیم. کودکان مدام در پی دریافت از پدر هستند، اما فرزند بالغ در پی خشنودی پدر خواهد بود و خواست پدر این است که در او میوه بسیار بیاوریم. اگر در مسیح بالغ هستیم در حضور او به جای غرغر و شکایت، اراده او را می‌طلبیم و اینکه بر ما آشکار کند که در کدامین رفتار به مانند مسیح عمل نکرده‌ایم تا بتوانیم الگوی او را دنبال کنیم.

در راستای این هدف، هدف‌های سه ماهه خواهیم داشت که هر آنچه باشند بر مبنای نیاز کلیسا و فرزندانمان، دنبال کننده

هدف اصلی خواهند بود. بطور مثال هدف سه ماهه ما «آموختن و رشد در دعا» انتخاب می‌شود. حال این هدف را بر مبنای هدف سالیانه ادامه می‌دهیم، یعنی دعا کردن برای دیگران و اندیشیدن به آنها و از طرفی طلبیدن قدرت و هدایت خدا در مورد اینکه ما چگونه رفتار و عمل کنیم تا نور و نمک باشیم. سپس برنامه‌های هفتگی و روزانه بر مبنای هدف سه ماهه طرح خواهیم کرد؛ بطور مثال فرزندان را برای دعا جمع کنیم و در مورد موضوع خاصی آنها را در دعا تشویق و هدایت کنیم. بازی‌های انتخابی در همین راستا باشد.

خود ما به عنوان معلمین یا والدین نیز باید در این مسیر پیش برویم، چرا که نور و نمک برای بچه‌ها و فرزندانمان هستیم و آنها افکار و رفتار ما را بخوبی می‌بینند و به شباهت آنها در خواهند آمد.

بطور مثال اگر می‌خواهید کودکانمان به برکات و نکات مثبت دیگران توجه کنند و برای آنها دعا کنند بازی‌هایی در همین راستا با آنها داشته باشید. می‌توانید در جعبه‌های متفاوت انواع میوه‌ها را قرار دهید و در یک جعبه دستمال کثیفی بگذارید و بچه‌ها را به دیدن آنها تشویق کنید. توجه آنها به دستمال جلب خواهد شد؛ سپس در این قسمت می‌توانید به آنها در مورد تمرکز روی نکات مثبت تعلیم دهید و به آنها گوش زد کنید که با نگاه کردن به کثیفی‌ها دیدن میوه‌ها را از دست داده و کثیفی در دیدگان‌شان رشد خواهد کرد و تثبیت خواهد شد.

سپس بچه‌ها بصورت داوطلبانه و به نوبت، تک

به تک روی یک صندلی نشسته (داوطلب اول بهتر است خود شما یا یکی از معلمین باشد) و از بقیه بخواهید نکات مثبت او و نکاتی که می‌تواند در آن بهتر عمل کرده و رشد کند را بگویند. هر زمان دید و

نگاه بچه‌ها به نکات منفی کشیده شد می‌توانید به آنها یادآور دستمال کثیف شوید. بدینگونه شما این درس و تعلیم و نگاه مهم را در ذهن آنها به مرور ثبت خواهید کرد تا در جامعه و مدرسه اینگونه دیگران را ببینند و

محبت کنند. کینه و حسادت کم رنگ خواهد شد و زیبایی‌ها آنها را به دوستی و اتحاد سوق خواهد داد.

در شماره‌های بعد در این مهم به اختصار با هم به پیش خواهیم رفت.

پیروز باشید

امید سبوکی



سپاهی که هستند با نوشزاد، کجا سر بییچند چندین ز داد تو آن را جز از باد و بازی مدان، گزاف جهان بین و بازی مدان هر آن کس که ترس است بالشگرش، همی از کیش پیچد سرش چنین است کیش مسیحا که دم، زنی تیز و گردد کسی زان دژم نه بر رای و راه مسیحا بُود، به فرجام خصمش چلیپا بُود و دیگر که‌آند از پراکندگان، بدآموز و بدخواه و کاوندگان ازیشان یکی را به دل ترس نیست، دم باد بارای ایشان یکی ست

فرستادگانی با پیام پدر به نوشزاد می‌گویند تو را با سپاه انوشیروان یارای برابری نیست، چرا دین خود را واگذاشتی؟ مسیح فریبکار بود و اگر قرّ یزدانی با مسیح بود یهودیان هرگز نمی‌توانستند او را بکشند.

مکن رزم با لشگر شهریار، که گردی پشیمان ازین کارزار بگشتی ز دین کیومرثی، هم از راه هوشنگ و طهمورثی مسیح فریبنده خود کشته شد، چو از دین یزدان سرش گشته شد اگر قرّ یزدان بر او تافتی، جهودی بر او دست کی یافتی تو با شاه کسری بسنده نه ای، اگر شیر و ببر دمنده نه ای پیاده شو از شاه زنهار خواه، به خاک افکن این گرز و رومی کلاه

نوشزاد به پیروز که فرستاده‌ی انوشیروان است پاسخ می‌دهد: من هرگز دین خسرو (کسری) را نمی‌پذیرم. سپس می‌افزاید مسیح اگر کشته شد برای این نبود که قرّ خدایی از وی دور شده بود بلکه او به سوی یزدان پاک بازگشت و اگر هم کشته شوم باکی نیست.

چنین داد پاسخ ورا نوشزاد، که ای پیر فرتوت سر پر ز باد ز لشگر چو من زین‌هاری مخواه، سرافراز گردان و فرزند شاه مرا دین کسری نباید همی، دلم سوی مادر گراید همی که دین مسیحا شد آئین اوی، نگردم من از قرّه و دین اوی مسیحای دیندار اگر کشته شد، نه قرّ جهاندار از او گشته شد سوی پاک یزدان بشد باز پاک، بلندی گزید او ازین تیره خاک اگر من شوم کشته بس باک نیست، که زهریست کش هیچ‌ترباک نیست در جنگی که در می‌گیرد باران تیر بر سپاه نوشزاد می‌بارد و یکی از

تیرها قلب او را می‌شکافد. نوشزاد اسقف را فرا می‌خواند و می‌گوید به مادرم بگو که مرا به رسم و آئین مسیحایی به خاک بسپارند.

بیامد به قلب سپه شد چو گرد تن از تیر خسته، رخ از درد زرد چنین گفت پیش دلیران روم که جنگ پدر خوار و زار است و شوم بنالید و گریان سَقَف(اسقف) را بخواند سخن هر چه بودش به دل، در براند بدو گفت کاین روزگار دژم ز من بر من آورد چندین ستم کنون چون به خاک اندر آمد سرم سواری برافکن سوی مادرم بگویش که رفت از جهان نوشزاد برآمد بر او روز بیداد و داد تو از من مگر دل نداری به رنج که اینست رسم سرای سپنج مرا بهره این بود ازین تیره روز دلم چون بُدی شاد و گیتی فروز دل من ز کشتن پر از درد نیست پدر بتر از من که خشنود نیست مکن دخمه و تخت و رنج دراز به رسم مسیحا یکی گور ساز نه کافور باید، نه مشک و عبیر که من زین جهان خسته گشتم به تیر بگفت این و لب‌ها به بر نهاد شنید آن نامور شیردل نوشزاد چو آگاه شد لشگر از مرگ شاه پراکنده گشتند هر سو سپاه چو بشنید کو کشته شد پهلوان غریوان به بالین او شد دوان

از آن رزمگه کس نکشتند نیز نبودند شاد و نبردند چیز ورا کشته دیدند و افکنده خوار سِکوبای رومی، سرش بر کنار همه رزمگه گشت از او پر خروش دل رام برزین پر از درد و جوش ز اسقف پی رسید کز نوشزاد ز اندرزهایش چه داری به یاد؟ چنین داد پاسخ که جز مادرش برهنه نباید که ببیند سرش تن خویش چون دید خسته به تیر ستودان نفرمود، نه مشک و عبیر به رسم مسیحا کنون مادرش کفن سازد و گور و پوشد سرش نه افسر، نه دیبای رومی، نه تخت چو از بندگان دیده تاریک بخت کنون جان او با مسیحا یکیست همان است کین کشته بر دار نیست مسیحی به شهر اندرون هر که بود نماند ایچ ترسا به رخ نا شُخود خروش آمد از شهر و هر مرد و زن که بودند یکسر شدند انجمن

که شد شهریاری دلیر و جوان دل و دیده شاه نوشین روان به تابوت از آن دشت برداشتند سه فرسنگ بر دست بگذاشتند چو آگاه شد زان سخن مادرش به خاک اندر آمد سر و افسرش ز پرده برآمد برهنه به راه برو انجمن گشته بازارگاه سرا پرده گردش اندر زدند جهانی همه خاک بر سر زدند به خاکش سپردند و شد نوشزاد ز باد آمد و ناگهان شد به باد همه جُندشاپور گریان شدند ز درد دل شاه بریان شدند

مرگ نوشزاد که فقط بر سر ایمان مسیحی او پیش آمد نه تنها برای مادر و هوادارانش غم انگیز بود بلکه انوشیروان و همه‌ی ایرانیان را متأثر ساخت.

مسیحیت

ایران

در دوران حکومت انوشیروان دین رسمی ایران باستان زرتشت بود و یکی از فرزندان انوشیروان به مسیحیت گروید. نوشزاد که بسیار هم مورد مهر پدر بود از مادری بنام ترسا که خانواده‌ای مسیحی داشت زاده شده بود. فردوسی می‌گوید که انوشیروان زنی زیبا داشت که پیرو آئین مسیح بود. گرویدن پسر پادشاه به مسیحیت پیامدهایی را بدنبال داشت تا جاییکه پدرش دستور حصر خانگی او را صادر کرد. انوشیروان در جنگ با روم به علت کهولت سن به بستر بیماری می‌افتد و خبر کذب مرگ او به نوشزاد رسیده او از حصر خانگی خارج می‌شود. وی بسیاری از زندانیان را آزاد کرد، لشگری سی هزار نفری فراهم آورد، همچنین مادرش ثروتی که از انوشیروان به دست آورده بود را در اختیار پسرش قرار می‌دهد.

هم از نوشزاد آمد این داستان، که یاد آمد از گفته باستان چوبشنیدفرزند کسری که تخت،بپردخت از آن خسروانی درخت در کاخ بگشاد فرزند شاه، برو انجمن شد ز هر سو سپاه کسی کو ز بند خرد جسته بود، به زندان نوشین روان بسته بود ز دیوانگان بندها بر گرفت، همه شهر زو دست بر سر گرفت به شهر اندرون هر که ترسا بُدند، اگر جاثلیق ار سِکوبا بُدند بسی انجمن کرد بر خویشتن، سواران گردنکش تیغ زن همی داد مادر ورا خواسته، که از شاه بُد گنجش آراسته فرافز آمدندش تنی سی هزار، همه نیزه دار از در کارزار

نوشزاد پس از تسخیر چند شهر و قدرت گرفتن، نامه دوستی و هم‌کشی به قیصر روم می‌نویسد. این اخبار روزگار را در پیش روی انوشیروان تیره و تار کرده و او دستور پیکار با نوشزاد را می‌دهد. اما او را زنده می‌خواهد بلکه او از راه مسیح بازگردد. یکی از رایزنان انوشیروان به نام مهرنوش می‌گوید که سپاهیان نوشزاد همه مردانی از جان گذشته هستند و نباید آنها را ناچیز شمرد.

غار یا عدن؟؟؟

در عهد جدید عیسی که یوحنا او را لوگوس (کلمه) می خواند خود را مکاشفه خاص پدر معرفی می کند. کسی که در بر پدر بود، همانا او را به ما شناسانید و کسی که هر که او را دید، پدر را نیز دیده است. پس عیسی مسیح، مکاشفه خاص خداوند برای ما بوده و هست و هر عمل و گفتاری از او ما را به شناخت خداوند هدایت می کند.

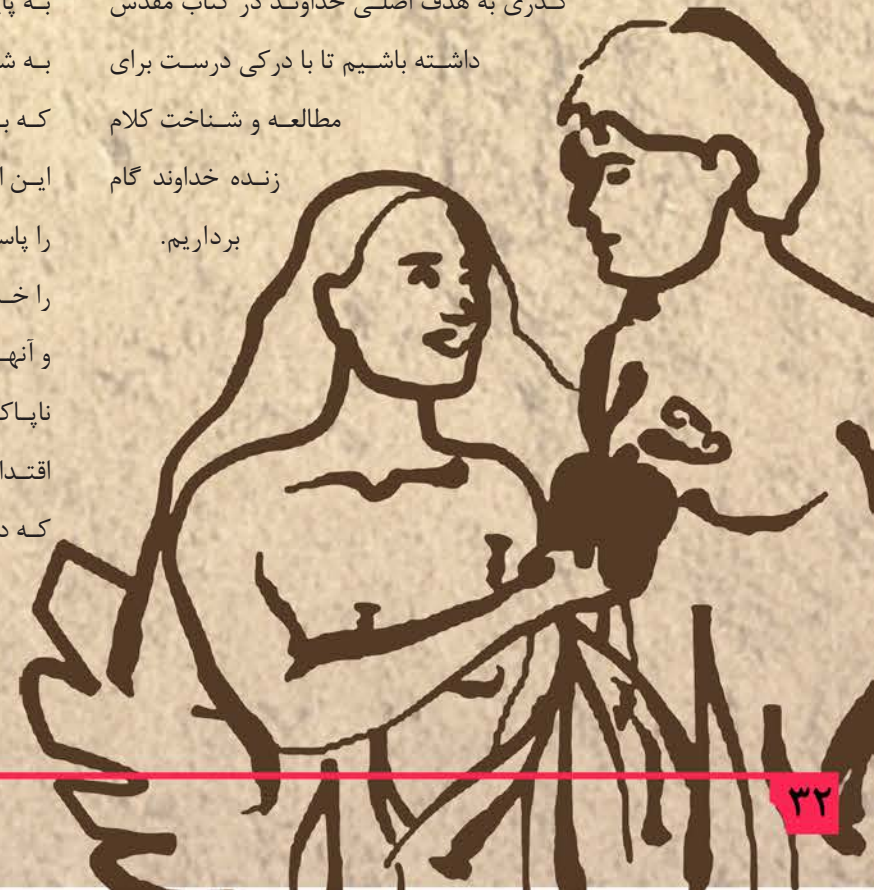
بطور مثال در انجیل، یوحنا عنوان می کند که بسیاری با دیدن آیات و معجزات به عیسی ایمان آوردند و عیسی را به ایمان آنان اعتمادی نبود. حال در دنیای امروزی و با دیدن شعبده‌بازان و تردستان معنی این جمله عیسی را می فهمیم، چرا که اگر ایمانمان فقط با معجزات عیسی استوار باشد با دیدن این گروه دچار شک و تردید خواهیم شد. پس هدف عیسی از معجزات چیزی به جز ایمان آوردن مردم بوده؟!

درست است! هدف باز هم شناخت خداوند است. برای مثال در مرقس وقتی مرد مفلوج را از سقف خانه برای شفا نزد عیسی به پایین می آوردند عیسی با گفته «گناهانت آمرزیده شد» ما را به شناخت خداوند هدایت می کند نه به دیدن معجزه. شناختی که به ما می نمایاند که بخشش از گناه مختص خداوند است و او این اقتدار را نیز دارد. سپس انگیزه دل فریسیان را می داند و آنها را پاسخ می دهد. پس ما را به آن سوق می دهد که انگیزه و افکار را خدا می داند پس مراقب آنچه در افکار و قلبمان است باشیم و آنها را پاک نگاه داریم؛ و یا ملاقات مرد دیو زده و التماس روح ناپاک به عیسی که آنها را عذاب ندهد نیز ما را به شناخت اقتدار و قدرت مطلق خداوند می رساند، و بسیاری نکات دیگر که در جای جای کلام یافت می شود.

همین طور پس از شناخت عیسی، درک عهد عتیق به جهت شناخت خداوند بسیار تشخیص و عملکرد را برای ما بهتر

دیدگاه ایمانداران شرق بدلیل نو پا بودن در الهیات نسبت به کتاب مقدس در بسیاری از موارد دیدگاهی است غیر واقعی و بسیاری بر این تصور هستند که هدف کتاب مقدس حکایتی است از داستان آفرینش؛ از آدم و حوا، تا داوود و نوح و ابراهیم. در صورتی که کتاب مقدس از خداوند شروع شده و به خداوند ختم می شود. همان طور که عیسی را «الف و یا» می خوانیم. هر چند ارزش تاریخی آن را نمی بایست نادیده گرفت ولی باید این مهم را همواره در نظر داشت که قبل از هر چیز، کتاب مقدس کتابی است که ما را به سمت شناخت خداوند سوق می دهد و با اراده او آشنا خواهد کرد.

در شماره های اولیه مجله اسمیرنا (شماره ۱ تا ۵) به بررسی نظریه داروین و دیگر فرضیه های علمی، و همچنین نقطه نظر کتاب مقدس در این باره برای تفکر و شناخت درستی از این فرضیه ها، و تشویق و سوق دادن خوانندگان به مطالعه در مورد آنها پرداخته ایم. در این صفحه از تاریخ بار دیگر می خواهیم گذری به هدف اصلی خداوند در کتاب مقدس داشته باشیم تا با درکی درست برای مطالعه و شناخت کلام زنده خداوند گام برداریم.



می کند. برای مثال در کتاب داوران، جدعون به دستور خداوند کرنا و سبوهای خالی را که درون آن مشعلی گذاشته می شد بدست سربازان داد و با دمیدن در کرنا سبوها را می شکستند و تنها در یک دست مشعل و در دست دیگر کرنا داشتند، و این به معنای خالی بودن از خود، و نور و صدای خداوند بودن است در جنگ های روحانی.

پس از ایمان به مسیح و دریافت روح القدس کلام خداوند قرار است ما را به شناخت خداوند هدایت کند و این اولین و مهم ترین هدف کتاب مقدس می باشد.

با خواندن و تأمل بر روی هر قسمت کلام ما باید به شناخت خداوند هدایت شویم و مخلوق خود و نقشه های او را برای زندگی در مسیح دریابیم. وقتی به زندگی هر یک از شخصیت های کلام نگاه می کنیم هدف این نیست که بیوگرافی ای از آن شخصیت داشته باشیم و یا او را بپرستیم، بلکه هدف شناخت خداوند است و کارهای او در زندگی آنها حائز اهمیت می باشد.

بطور مثال زندگی ابراهیم، اطاعت او و عملی شدن وعده برای او، ما را به شناخت وعده دهنده ای امین می رساند؛ یا زندگی داوود ما را به بخشش خداوند و یا فراخواندگی خادمین برای نقشه خداوند هدایت می کند. فراخواندگی ای که نه با ظاهر بلکه از قلب سرچشمه می گیرد.

با نگاهی به رانده شدن آدم و حوا از عدن درمی یابیم که

خداوند همواره محبت بوده و هست، چرا که پس از ناطاعتی و گناه آنها، خداوند برایشان قربانی کرد، بر آنها لباس پوشانید و با محبت جدایی

آنها صورت گرفت؛ چرا که خدای قدوس نمی توانست با گناه نزدیکی داشته باشد.

پس هدف اصلی کتاب مقدس، بیان وقایع تاریخی و یا عنوان کردن مسائل علمی نیست، هر چند که در تناقض با آنها نیز نمی باشد. کتاب مقدس قرار نیست به ما در مورد چگونگی و یا سوالات علمی و تاریخی گفتگو کند، بلکه در مورد مسائل روحانی و شناخت خداوندمان و دانستن اینکه چگونه در او ماندن محقق می شود را به تصویر می کشد.

باشد که از طریق کلام خداوند و با هدایت روح القدس، این معلم آسمانی که در ما ساکن شده هر روز خدایمان را بهتر شناخته و آنچه که از گذشته مان بدون آگاهی و شناخت در ما ایجاد شده است را کنار بگذاریم و در کلام او تأمل کنیم. آمین که خداوند از طریق کلام خود با ما سخن خواهد گفت و با شناخت او که حقیقت است به رهایی و آزادی برسیم. آزادی ای که باعث آرامش یافتن و ماوا گرفتن در خالقمان خواهد شد.



از خداوند لذت ببر، و او مراد دلت را به تو خواهد داد.

(مزمور ۳۷: ۴)

یا در زندگی سخت پناهندگی؛ در شرایط دشوار اقتصادی و یا هزاران دلیل که تراشیدنش آسان است ولی لذت بردن از لحظاتمان در تمام این شرایط امکان پذیر است. در تمامی بطالت‌های روز و شب در زیر آسمان اگر با خدا باشیم و در بدن او سهیم شویم می‌توانیم لذت او را تجربه کنیم. من معتقدم خدا هیچ لحظه‌ای را بدون لذت سپری نمی‌کند، حتی در غم و اندوه خود؛ حتی در راه جلجتا و بر روی صلیب...

حسین سکاکی

خبری مهم برای همگی دارم؛ نزدیک بهار است و سال دوباره نو می‌شود؛ طبیعت خانه تکانی می‌کند و با پوشیدن لباسی نو زیبایی را به ما هدیه می‌دهد... می‌دانستید؟! مطمئناً این خبر را می‌دانستید، ولی می‌خواهم با شما در مورد چیز دیگری صحبت کنم؛ لذت و شادی!!!

به نظر من خدا شادترین شخص است. او انتظار برای یک واقعه خاص نمی‌کشد و در هر لحظه از همه چیز لذت می‌برد، درست برعکس ما انسان‌ها. ما یاد گرفته‌ایم لحظات را برای بدست آوردن لحظاتی بهتر نابود کنیم بدون لذت بردن از آن. امروز سخت تلاش می‌کنیم و لحظات را قربانی فردایی می‌کنیم که شاید بتوانیم در آن آسودگی داشته باشیم! غافل از آنیم که عمر و لحظات ما پر است از زیبایی که می‌توان از هر لحظه آن لذت برد. من فکر می‌کنم خدا زمستان و روزهای آخر اسفند را به عشق رسیدن بهار سر نمی‌کند، بلکه از لحظه به لحظه طلوع و غروب خورشید لذت می‌برد؛ خدا هر لحظه از آفرینش را نیکو خواند و از آن لذت برد و شامگاه شد و بامداد آمد... او تنها از روز لذت نبرد بلکه همه چیز را با عشق و لذت آفرید. در ملکوت پرستش و شادی بیست و چهار ساعته برپاست و لذت و شادی نمی‌تواند از خدا جدا باشد؛ در اصل شادی مشغله‌ی بسیار جدی آسمان است. درست است که برای شادی وقتی‌ست و برای غم زمانی، ولی بیایید به خاطر داشته باشیم که گذر کردن با عجله از لحظه‌هایمان گذر کردن از عمری‌ست که باز نخواهد گشت و ممکن است آن آینده‌ای که در پی آن می‌دویم را هیچ‌گاه به چشمان خود نبینیم. ممکن است در شرایط دشوار بیماری باشید، و



در اینجا لازم است تا نکته‌ای را یادآوری کنیم؛ برای استفاده

از تمام امکانات این اپلیکیشن به صورت کامل، می‌بایست بعد

از نصب این اپلیکیشن با استفاده از ایمیل خود حساب کاربری

ایجاد کرده و سپس به اپلیکیشن وارد شده و استفاده کنید.

نحوه ایجاد حساب کاربری و راه اندازی اولیه، در شماره‌های

۱۹، ۲۰ و ۲۱ مجله اسمیرنا برای آموزش شما عزیزان

ارائه شده است.

امیدواریم که یادآوری و مرور امکانات جالب این اپلیکیشن باعث

تشویق شما برای گذراندن وقت خود در کتاب مقدس و مطالعه

کلام خداوند بشود و از آموزه‌ها، حکمت‌ها و راهنمایی‌های آن

برکت گرفته و در زندگی خود بکار برده و آن را با دیگران نیز

به اشتراک بگذارید.

فرا رسیدن نوروز باستانی را به شما شادباش گفته، حیاتی تا و

آغازی بهاری را در نام مسیح برای شما می‌طلبیم، آمین.

تا شماره بعدی مجله و موضوع دیگری در تکنولوژی، شما خوبان

را به دستان امن و قدرتمند خداوند می‌سپاریم.

محمد روح‌بخش



قابل دسترسی و استفاده می‌باشد. این قسمت به شما کمک

می‌کند تا در شرایط گوناگون (احساسات، مشکلات، نیاز به

راهنمایی در سختی‌ها و...) از آیات کتاب مقدس و کلام خداوند

بهرمند شده و آن را به کار گیرید.

برای استفاده از این امکان که نیازمند اتصال به اینترنت است از

گزینه‌های پایین صفحه اصلی، گزینه «اکتشاف» را انتخاب کرده

(قرمز رنگ در تصویر ۶) تا به

قسمت جستجو وارد شوید

و در اینجا از قسمت «کتاب

مقدس درباره موضوع زیر چه

می‌گوید»، موضوع مورد نظر

خود را انتخاب کرده (آبی

رنگ در تصویر ۶) و آیات

مربوط به آن را مطالعه کنید.

امکان بسیار جالب دیگر که

در انتهای این مطلب به آن

اشاره خواهیم کرد امکان

«مرتبط» می‌باشد. با استفاده از این امکان می‌توانید دیدگاه،

نظرات و حتی برکات سایر ایمانداران مسیحی در سرتاسر دنیا

و به زبان‌های مختلف را مشاهده و حتی در مورد آن نظر داده

و همچنین نویسنده آن را به لیست دوستان خود در

اپلیکیشن اضافه کرده و با برقراری ارتباط، با آن شخص

نیز مشارکت داشته باشید.

برای استفاده از این امکان جالب که به

اتصال اینترنتی نیاز دارد بعد از انتخاب یک

آیه می‌بایست از گزینه‌های زیر صفحه،

گزینه «مرتبط» را انتخاب کرده (سبز رنگ

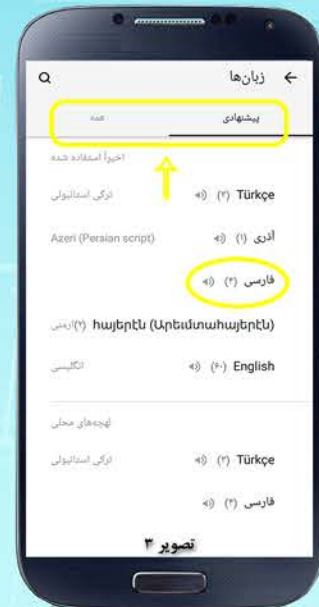
در تصویر ۴) تا وارد قسمت مربوطه شوید. در

این قسمت در بالای صفحه «یادداشت‌های

مرتبط» را انتخاب کرده (قرمز رنگ در

تصویر ۷) و شاهد نظرات و نوشته‌های دیگر

خوانندگان این آیه باشید.



می‌توانید با انتخاب آن آیه، از گزینه‌های پایین صفحه «مقایسه»

را انتخاب کرده (قرمز رنگ در تصویر ۴) و در صورتی که

ترجمه‌های مختلفی را از قبل دانلود کرده باشید شاهد لیستی

از دیگر ترجمه‌ها برای مقایسه خواهید بود (تصویر شماره ۵).



امکان بعدی و بسیار کاربردی برای مشتاقان کلام

خدا و حتی عزیزی که به عیسی مسیح ایمان

نیاورده‌اند، امکان «موضوعات طبقه بندی شده» در

کتاب مقدس می‌باشد. این امکان در نسخ چاپی

کتاب مقدس به صورت لیستی در انتهای کتاب

موجود است که در اینجا نیز به صورت دیجیتال

مورد نظر خود را انتخاب کرده

(زرد رنگ در تصویر ۳) تا لیستی

از ترجمه‌های آن زبان نمایش داده

شود. پس از انتخاب ترجمه مورد

نظر با انتخاب گزینه دانلود نصب

این ترجمه آغاز خواهد شد (آبی

رنگ در تصویر ۲) و پس از اتمام

دانلود علامت «تیک» در مقابل آن

ترجمه ظاهر خواهد شد.

برای مقایسه یک یا چند آیه در

ترجمه و حتی زبان‌های گوناگون



کتاب مقدس همراه شما و در تلفن همراه شما!!!

سلامتی و صلح خداوند بر شما خواننده عزیز بخش تکنولوژی،

در این شماره با یادآوری برخی از امکانات کاربردی و

جذاب اپلیکیشن «کتاب مقدس (Bible)» محصول گروه

«YouVersion» همراه شما خواهیم بود.

امکاناتی که در اینجا به آنها اشاره خواهیم کرد شامل استفاده

آفلاین (دانلود ترجمه‌ها)، مقایسه یک یا چند آیه در ترجمه‌های

مختلف، موضوعات طبقه بندی شده در کتاب مقدس (دیدگاه

کتاب مقدس درباره آن موضوع) و در نهایت امکانی با عنوان

«مرتبط (Related)» می‌باشد.

برای استفاده آسان‌تر (بدون نیاز به اینترنت) از این اپلیکیشن،

می‌توانید ترجمه‌های مورد نیاز خود را از قبل دانلود کرده و به

راحتی از آن استفاده کنید.

به همین منظور در صفحه اصلی برنامه وارد بخش «بخوانید»

شده (قرمز رنگ در تصویر ۱) و سپس در بالای صفحه روی نام

ترجمه کلیک و یا لمس کرده (سبز رنگ در تصویر ۱) تا وارد

قسمت «ترجمه‌های کتاب مقدس» شوید (تصویر ۲).

پس از ورود به این بخش گزینه «زبان» را انتخاب کرده (سبز

رنگ در تصویر ۲) و از لیست «همه» و یا «پیشنهادی»، زبان



من یک زن هستم...

نداریم و یا حتی دست به خودکشی می‌زنیم.

آمار بالای خودکشی در جهان بخصوص کشورمان، این مهم را نشان دهنده است که علت آن در بی‌انگیزی و بی‌هدفی‌ست و از عدم شناخت هویت‌مان در خداوند نشأت می‌گیرد. احساس می‌کنیم که ادامه این زندگی اهمیتی ندارد و نداشتن ثمر، پوچی درونی ما را باعث می‌شود. اما خبر خوش اینجاست که در خداوند شروع تازه و راهی تازه و آغازی دوباره می‌تواند باشد.

رویای حزقیال در بیابان را بیاد می‌آورم که استخوان‌های خشک و مرده بخود گوشت و پوست و حیات می‌گیرند و به ارتشی از سربازان زنده تبدیل می‌شوند. کار خداوند تبدیل است، از موت به حیات.

تبریک به مناسبت فرا رسیدن عید نوروز و شروع سال نو شمسی به همه شما عزیزان و دنبال کنندگان ماهنامه اسمیرنا. خوشحالیم از اینکه باری دیگر خداوند فرصتی را فراهم کرد تا همراه با شروعی دوباره در تازه شدن طبیعت، نگاهی مجدد بر عملکرد یکی از شخصیت‌های کتاب مقدس داشته باشیم که با نو و دگرگون شدن در ذهن خود و ایمان به عیسی مسیح و پیروی و شاگردی او، فصلی جدید و شروعی زیبا در زندگی خود با کار عظیم خداوند به ما نشان داد.

در طی زندگی روزمره شاید به موقعیت‌هایی برخورد کرده‌ایم و به جایی رسیده‌ایم که احساس می‌کنیم شرایط گذشته و یا حال ما را از پای درآورده است. در پی این پوچی هیچ امیدی به آینده

زندگی «مریم مجدلیه» مثالی بسیار زیبا از زندگی تازه و راهی تازه بوسیله عیسی مسیح برای هر یک از ما می‌تواند باشد. شروع و تولدی تازه و آغازی دوباره در او.

مریم، شخصی که دچار و گرفتار هفت روح ناپاک بود. یعنی گناهان بسیاری بود که در آن زندگی می‌کرد. اسارت بی‌مانندی که رهایی از آن‌ها غیر ممکن بود و بندگی در ظلمت و تاریکی شادی و آرامش درونی او را ربوده بود. زندگی بی‌ثمر و حتی با ثمرات تاریکی او را احاطه کرده بود.

چقدر این شرایط برای هر کدام‌مان می‌تواند آشنا باشد. کم و زیاد در این شرایط قرار گرفته‌ایم و آن را می‌شناسیم. من و شما هم در این شرایط بوده‌ایم. کم و زیاد در گناه زندگی کرده‌ایم و گناه ما را از خداوند و رابطه با او که قدوس است دور می‌کند و دیوار جدایی را بنا می‌کند تا هر روز مرگ روحانی بر ما سایه افکند.

شرایطی آشنا؛ شرایطی که می‌تواند ما را دچار خشم و عصبانیت، کینه و حسادت، دروغ و تزویر و ریا، زنا و شهوت و هزاران گناه دیگر کرده باشد. گناهان حتی مخفی که همواره سعی به پنهان کاری آن داریم و آرامش درونی و شادی را از ما فرسنگ‌ها دور کرده است.

اما خداوند مریم را ملاقات کرد و مریم در این ملاقات، شفا و آزادی از همه آن ناپاکی‌ها را به ارمغان گرفت و این شروعی تازه برای زندگی مریم بود. زندگی‌ای نه مانند گذشته و تکرارها بلکه تازه و نو، چرا که در مسیح خلقت تازه‌ای‌ست. چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز نو شده است.

محبت بی‌مانند، او که بهتر از هر کسی از گذشته و حال و آینده ما با خبر است. او نه برای محکومیت ما بلکه برای آزادی و نجات ما بسرآغمان آمده است و منتظر است که با راستی و صداقت برای ملاقات او قدم برداریم.

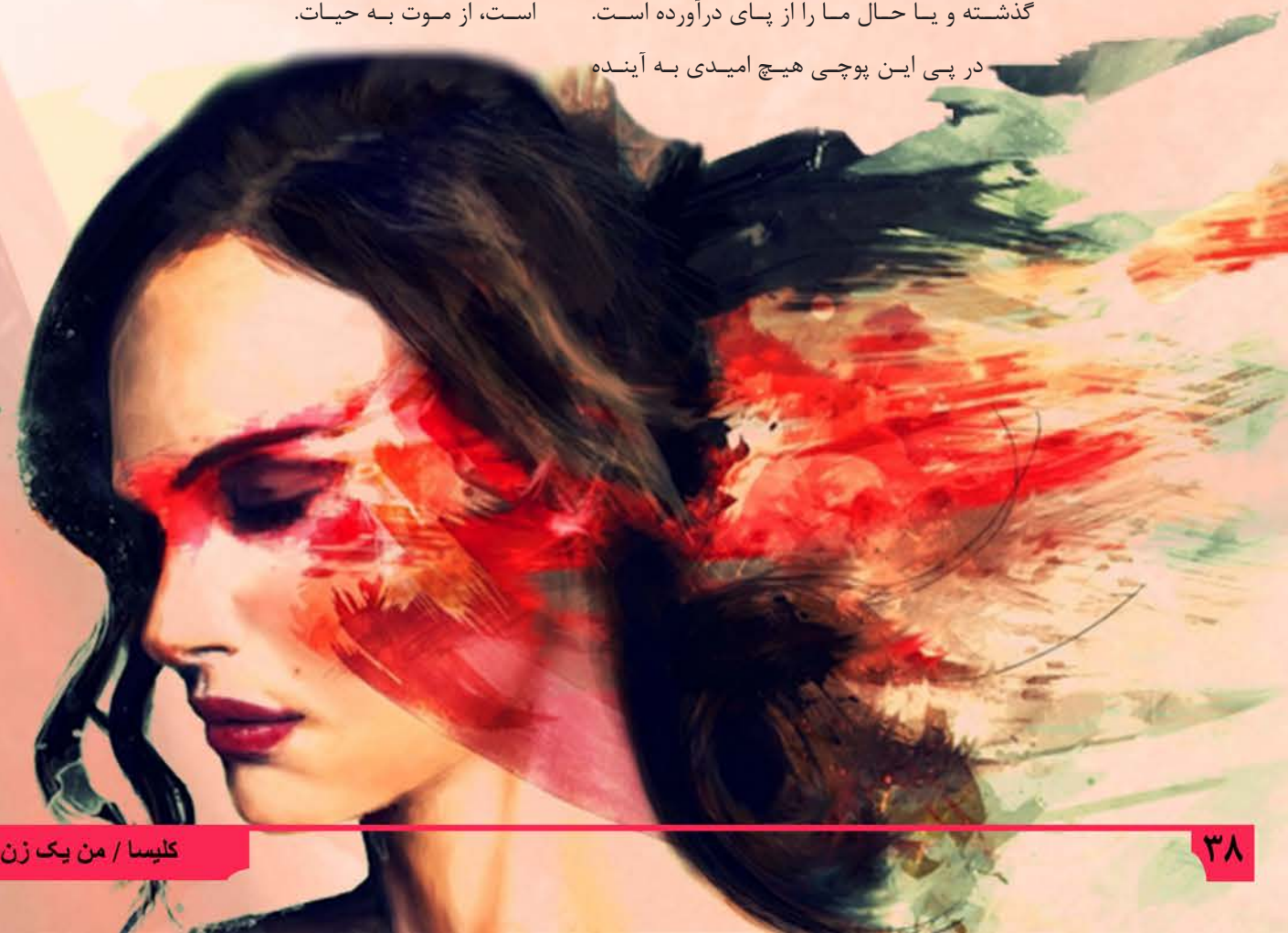
مریم پس از ملاقات با عیسی و شفا گرفتن، پیرو خداوند

شد. زندگی قبلی خود را ترک و از پی عیسی همراه با دیگر زنان و مردان روانه شد. او طعم محبت بی‌منت را چشیده بود و چنان دگرگون شده بود که لحظه‌ای بدون عیسی و حضور او نمی‌توانست باشد. او نیازش را به عیسی درک کرده بود. او محبت بی‌مانندی را چشیده بود که برای بنا کردن آمده است. بنابراین از پی عیسی با دیگران روانه شد تا کارهای عظیم او را نظاره کند و شاگردی لایق برای او شود. او نیاز اولیه خود را یافته و آن را درک کرده بود تا نخست در پی پادشاهی خداوند باشد و در جاده و پادشاهی او زیست کند.

چنانچه داوود پادشاه با وجود قدرت و ثروت عنوان می‌کند، «تنها یک چیز از خداوند خواستم و آن این است که در قدس‌های او ساکن باشم.» مریم این نیاز را درک کرده بود و با تمامی دل و جان و فکر عیسی را پیروی کرد تا به انتها. این پیروی تا پای صلیب و حتی مقبره عیسی ادامه دارد. در پای صلیب عیسی بسیاری از شاگردان از ترس دولت و قدرت‌ها حضور نداشتند ولی مریم و چندی دیگر نظاره‌گر لحظه به لحظه‌ی این فداکاری و محبت خدایشان بودند.

تا به مقبره او را بردند و حتی زمانی که عقل و منطق دنیا به او می‌گفت دیگر مسیحی برایت وجود ندارد وفادارانه بدنبال مسیح خود بود و این باعث شد که از او به عنوان اولین مبشر قیام مسیح نام برده شود. چرا که چندی از شاگردان مقبره خالی را دیدند و رفتند ولی مریم ماند و عیسای قیام کرده را دید و این بشارت قیام مسیح از مردگان را به همه شاگردان رسانید.

از آیات کلام در می‌یابیم مریم پس از گرفتن شفا از عیسی به خدمت مشغول شد و در کنار دیگر زنان خدمت می‌کرد. زنانی که نه تنها تمامی وقت و قدرت خود را، بلکه تمام دارایی‌شان را در راه پیروی عیسی نهاده بودند.



آنجا که هنوز در نیافتیم مسیح نیاز اولیه‌ی ماست و با هر ترس و لرزشی در این دنیا پنهان می‌شویم و به جای توکل کردن و سپردن همه چیز به خداوند و اجرای کلامش در پس دیوارها از او دور می‌شویم؛ غافل از آن که تنها صخره مسیح است و تنها ما و خود او.

حتماً همه ما

تجربه‌های این‌چنینی را داشته و داریم، ولی امروز می‌تواند آغازی دوباره برایمان باشد. همان‌گونه که درختان با رسیدن بهار و با شکوفه‌های خود شروع تازه را نوید می‌دهند ما می‌توانیم همین امروز در مسیح و با او زیست کنیم و امروز، روز شکوفه‌هایی باشد که خبر میوه و ثمرات و برکات را به زندگی‌مان می‌آورند. چرا که خوانده شده‌ایم تا مانند مریم مجدلیه به او وصل باشیم. در انجیل یوحنا باب ۱۵ عیسی گفت: من تاک حقیقی هستم و شما شاخه‌های من... جدا از من هیچ نتوانید کرد... خواست و اراده پدر این است که شما میوه بسیار آورید...

اگر امروز نیاز به تازگی و حیات داریم و آن نیاز را درک کرده‌ایم... اگر از زمستان‌های زندگی‌مان خسته و ناامید، حس مردگی و خشک شدن در ما ریشه کرده است، بیایید به این تاک حقیقی وصل شویم تا ریشه‌های او ما را دوباره پیوند دهد؛ محبت او ما را در برگیرد و تغذیه کند. این نان حقیقی قوتی برای این گرسنگان و تشنگان عدالت باشد. بیایید امروز نجات را وارد خانه‌های قلب‌هایمان کنیم. نه فقط قلب‌هایمان را خانه تکانی، بلکه بیایید آن را قلبی تازه کنیم. چرا که در مسیح، خداوند قلب‌های ما را نو می‌سازد و آن را از روح خود پُر می‌کند تا با حیات تازه و قوت در او بپاخوریم و برای او ثمره بیاوریم.

امروز روزیست که شکوفه‌های ما در مسیح می‌تواند فریادی باشد برای اعلام میوه‌ها و ثمرات در موسم خود.

اما می‌گوییم به روح رفتار کنید که تمایلات نَفَس را به جا نخواهید آورد. زیرا تمایلات نَفَس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نَفَس؛ و این دو بر ضد هم‌اند، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانید هرآنچه را که می‌خواهید، به جا آورید. اما اگر از روح هدایت شوید، دیگر زیر شریعت

نخواهید بود. اعمال نَفَس روشن است: بی‌عفتی، ناپاکی، و هرزگی؛ بت‌پرستی و جادوگری؛ دشمنی، ستیزه‌جویی، رشک، خشم؛ جاه‌طلبی، نفاق، دسته‌بندی، حسد؛ مستی، عیاشی و مانند اینها. چنانکه پیشتر به شما هشدار دادم، باز می‌گوییم که کنندگان چنین کارها پادشاهی خدا را به میراث نخواهند برد. اما ثمره روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویشتنداری است. هیچ شریعتی مخالف اینها نیست. آنان که به مسیح عیسی تعلق دارند، نَفَس را با همه هوس‌ها و تمایلاتش بر صلیب کشیده‌اند. اگر به روح زیست می‌کنیم، به روح نیز رفتار کنیم. خودپسند نباشیم و از به خشم آوردن یکدیگر و حسادت نسبت به هم دست بداریم. (غلاطیان ۵: ۱۶-۲۶)

آرامش محبت مهربانی نیکویی خویشنداری مهربانی نیکویی صبر آرامش قرونی شادی وفاداری مهربانی فروتنی وفاداری مهربانی شادی خویشنداری

«اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد، آنان که نه با تولد بشری، نه از خواهش تن، و نه از خواسته یک مرد، بلکه از خدا تولد یافتند».

(یوحنا ۱: ۱۲-۱۳)

شالوم خداوند به همه شما خوانندگان مجله اسمیرنا. خداوند را شکرگزار هستیم برای فرصتی دیگر که فراهم شد و در این صفحه با ما همراه شدید تا همگی در اتحاد دست به دعا برافراشته، و از هر جای این دنیا شفاعت کشورمان ایران و فرزندان گمشده خداوند را کرده و برکات پدر آسمانی را به آنان اعلام کنیم.

می‌خواهیم در اتحاد برای ایران عزیز دعا کنیم و مردمان خون گرم کشورمان؛ نه فقط به نقطه‌ای از ایران و یا یک شهر و استان بلکه شفا و برکت خداوند را به تمام ایران و مرزها و همسایگان مرزی اعلام می‌کنیم.

در ایران جشن نوروز فرا رسیده است. همزمان فصل بهار شروع شده و طبیعت در این فصل نو می‌شود؛ طبیعت در این روزها لباس کهنه و قدیمی را از تن به در کرده و شکل و شمایلی متفاوت از خود به نمایش می‌گذارد. این نو شدن می‌تواند سمبلی از کار روح خدا در انسان جدید با ایمان به عیسی مسیح باشد. آمین که یکایک فرزندان گمشده خداوند در ایران با ایمان به مسیح جامه‌ی کهنه را از تن به در کرده و با نو شدن ذهن و افکار از نو متولد شوند و بچشند که خداوند نیکوست.

پدر آسمانی، خداوند قدوس، قادر مطلق، خداوند نجات دهنده، و وعده دهنده‌ی امین شکر می‌کنیم برای حضور و برای اینکه در ما و با ما هستی. پدر جان

تو خود می‌دانی که ما انسان هستیم و ناتوان، هیچ قدرتی نداریم، تنها قدرت در آسمان و زمین در دستان پر از مهر توست، بخشی از سهم ما خادمینت برای ایران و مردم عزیز کشورمان دعاست، همه ما ایمانداران در روح و در اتحاد دعا می‌کنیم و ایمان داریم خداوند صدای ما را می‌شنوی و بنا به خواست و اراده‌ات اجابت می‌کنی.

خدا یا همانطور که در قلب ما همچون نوری در تاریکی درخشیدی از تو تمنا داریم تا در این تاریکی که ایران را در بر گرفته روشنایی تو بشود؛ خون تو، بهایی که برای

آزادی از تمام لعنت‌ها و گناهان و ترس‌ها پرداخت شد را به جای‌جای این خاک و تمام قلب‌ها اعلام می‌کنیم؛ فیض توبه و شناخت تو با زمان به زمان و مکان به مکان ایران باشد.

همچنین ایمانداران در ایران را خداوند برکت بده تا در هر نقطه از این خاک که هستند سفیر صلح و سلامت تو باشند و قدمشان و نفسشان مبارک؛ در هر کجا که قدم بر می‌دارند حکمت و حفاظت تو پیشاپیش ایشان مسیر و راه را

به فکر تک به تک آنهاپی...
خدا ی عدالت بیا و خود بر ایران حکومت کن تا تمام مردم تو را بشناسند، و قدرت نجات بخش تو بر همه ملت‌ها آشکار شود. تو خداوند محبت هستی، تو خداوند غیر ممکن‌ها هستی، تو خداوند تغییر و تبدیل هستی، می‌طلبیم اراده نیکویت را برای ایران و برای خط به خط نقاط و مرزهای آن؛ مرزهای آبی و خشکی شمالی و جنوبی، همچنین مرزهای شرق و غرب؛ کشورهای جنگ زده افغانستان و عراق، همچنین پاکستان، ترکمنستان، ترکیه، آذربایجان و کشورهای عربی منطقه جنوبی؛ خداوند ا درب‌های رحمت و شفقت خود را به روی اینان باز کن بلکه از هر نژاد و قوم و ملیتی و در هر کشوری طعم نجات و رهایی در عیسی خداوند را بچشند و در این آزادی به دنبال اعلام جلال نام تو به همگان قدم بردارند.

خداوند امروز ما به باز شدن درب‌های رحمت آسمان ایران و مرزهای همجوار آن محتاجیم تا قلب مردمانشان به سوی تو گشوده شود و محبت جاودانه تو را دریافت کنند. در قلب‌هایشان جلوس کن، تا افکار و روحی نو از تو بگیرند و تولدی تازه در روح تو داشته باشند، ایمان دارم خداوند تو آمده‌ای تا گمشدگان را نجات بخشی تا در مسیر نور قرار گیرند؛ مسیری که همه ما ایمانداران شاهد برکات عظیم تو پدر قدوس و شاهد تبدیل شدن قلب‌های سنگی به قلب‌هایی پر از محبت از جنس تو بوده‌ایم. خدای قادر مطلق ایمان داریم که روزی زانوهای آنان در مقابل تو خم شده و تو را پرستش خواهند کرد. خداوند ایمان داریم که صدای ما را شنیده‌ای و فیض بی پایانت را شامل مردمان سرزمینی که وعده‌اش را برای نجات آنها داده‌ای خواهی کرد. خداوند ایمان دارم که اراده تو نیکوست و جاری خواهد شد. پدر جان با شکرگزاری به قدس‌های تو آمدید و طلبیدیم در نام عیسی مسیح، آمین.

تیم دعا اسمیرنا

ایران

برایشان هموار سازد.
پدرم می‌طلبیم ملاقات تو را برای رهبران، مقامات و صاحب منصبان ایران؛ در نام قدرتمند عیسی مسیح؛ از تو می‌طلبیم چشمانی باز و گشوده، فهم و حکمت را برای کسانی که بر ایران حکومت می‌کنند. همچنین دعا می‌کنیم برای آزار دهندگان مردم ایران، کسانی که به ایماندار و غیر ایماندار جفا و ظلم روا می‌دارند و ایمان داریم که تو خداوند حافظ و نگهبان جان مردم ایران هستی، و تو خود



پیکرم شیشه‌ای، زن هستم، شفا یافته‌ی مسیحم...

مسیحم تکه‌های پیکر مرا از زیر پاها و لگدها جمع کرد، ذرات وجودم، خالی، شکسته و برنده بود، تکه‌های وجودم را هیچکس نمی‌توانست لمس کند. اما مسیح من، در پی من، شکسته‌هایم را جمع می‌کرد؛ دست‌هایش زخمی بود و خون او جاری بود. اما حتی کوچک‌ترین قسمتم را هم فراموش نکرد؛ او برای من قربانی شد.

از آتش عشق وجود او دوباره ساخته شدم، پیکری شیشه‌ای. هر روز از وجودش در درون این جام می‌ریزد تا لبریز شوم. صدای امواج را در درونم می‌شنوم...

هیچ چیز نمی‌تواند این جام را بشکند، او مرا با خودش پیوند داد تا شکستنی نباشم.

صدای امواج را درون قلبم می‌شنوم...

می‌خروشدند و از عمق احساسات او سخن می‌گویند، از منبع بی‌پایانی از محبت که زندگی‌ام را پوشانیده.

من زن هستم...، دیگر نگران نیستم خداوند مرا روی دست‌هایش حمل می‌کند.

من زن هستم...، خوشحال از اینکه زن آفریده شده‌ام. من به محبت خالقم آری گفتم و در لذت آنچه بدان فرا خوانده شده‌ام غوطه‌ور شدم.

من زن هستم...، جام شیشه‌ای که دست محبوبم غبار دنیا را هر روز از رویش پاک می‌کند.

دیگر شکستنی نیستم؛ با او پیوند خورده‌ام...

من عاشق او هستم، او که مرا رهبری می‌کند، من صدای او را می‌شناسم، زمزمه می‌کند «من هستم آنکه هستم...»

آری «من هم هستم آنکه او می‌خواهد»، قلب من در دستان اوست، امن‌ترین جای ممکن

صدای تلاطم امواج را می‌شنوم...

جام من از حضور خدا لبریز است...

دخترت المیرا

خدای من تو را می‌خوانم با تمام قلب و افکارم، با تمام جانم؛ عشق با تو شکل گرفت و معنی پیدا کرد، همه چیز بدون تو هیچ بود.

تنها بودم و خسته، و روزگاری فرا رسید که دست از همه آدم‌ها شستم، دست از دنیا و دل‌بستگی‌هایش کشیدم، جز درد و رنج چیزی بهره نبرده و تنها تو برایم مانده بودی؛ از همه ناامید شدم، بُریدم و دریافتم هر چیزی در این دنیا پوچ و باطل است. همه چیز در تو کامل می‌شود، در دوست داشتن تو، در تو را خواندن و در تو ماندن و در نور تو بودن.

خدای من همه تنهایم گذاشتند و تنها تو ماندی با دختری خسته و درمانده، شکستم همچون نی خرد شده، خم شدم و تو گفستی نگران نباش، اگر همه رفتند من هستم آنکه هستم و تو را رها نخواهم کرد. تو تنها نیستی، من همچون پدری کنارت خواهم بود. آرام گرفتم از کلامش و شور و حالی تازه گرفتم، نوری در قلب و زندگی‌ام تابید؛ قدرت گرفتم. او هست خدای من، پهوه الشدای؛ برخاستم برای آغازی دوباره برای او و در او بودن. دخترت زهرا

عشق در من بود، عشق ازلی. نگاهم به تو بود که چه عاشقانه مرا محبت می‌کنی. دنیای روشنی که پیش رویم بود؛ و تو به من پر و بال می‌دادی.

سحرگاهان به عشق تو بیدار می‌شدم و شبانگاهان از عشق تو به خواب می‌رفتم. هر روز شادکامی بود و دلدادگی؛ هر روز عشقی تازه در من می‌رویید و من سر مست تو بودم، و چنان غرق در عشقت که هرگز فکر جدایی نمی‌کردم.

به یاد دارم روزهای خوشی که در گندم‌زار دستم را می‌گرفتی و قدم می‌زدیم، تو از عشق می‌گفتی و من دلم روشن می‌شد؛ لحظه‌ای دستت را رها کردم، مار نیشم زد و زمین خوردم و در دم جان باختم. من به خواب غفلت رفتم و تو اندر غم این فراق؛ روزی از خواب به ظاهر شیرین زهر بیدار گشتم؛ کجا رفته بودی که هیچ رویایی از تو دیگر در من نبود. تنها یک آغوش خسته و حس غم از این خواب تاریک، در وجودم؛ چه کار کرده بودم که خود نمی‌دانستم؟

این عشق پایان گرفت و من به هیاهویی از حضور تو سفر کردم، آنگاه آتش در جانم، از تیری که تو را به حسرت نشانه گرفته بودم و حاصل اینکه، قلب خودم نشان این تیر شد. بی تو ویران گشتم؛ بی تو خوار شدم؛ خدای من، محبوب من، من می‌خواهم باز شبی را با تو سحر کنم. تو غمگین، از این خزان من، اما با عشقی فروزان برای من ایستادی، مرا از چنگال تاریکی‌ها به آغوش کشیدی و سامان دادی. از خود گذشتی و در دره مرگ جان دادی تا همان کوهی باشی که بر بلندای آن برای من خانه ساختی و با عشق و محبت در آن ساکن شدی و هر روز با روح پر شکوه خود و قلب پدران میزبان من گشتی...

معبود من، تو قلب مرا بار دیگر از آن خود کردی و من هر روز با دلشکستگیِ دیروز ردِ عشق تو را می‌بینم و شادمان به سوی تو پُر می‌کشم؛ من از تو دوری هرگز نمی‌توانم...!

فریبا

شکر برای خداوند، شکر برای مسیح، شکر برای روح القدس.
شکر برای کلام تو ای خداوند که نوری برای زندگی‌ام شد
در بیابان‌ها...؛

در اندیشه بودم برای راه‌های خداوند؛ برای نقشه‌هایش،
برای عشقش، برای تمامی محبتش. او بود و هست و خواهد
بود. فکر می‌کردم بیابان‌های زندگی‌ام را پشت سر نهاده‌ام
و همه چیز تمام شد و رها... فکر می‌کردم بیابانم به پایان
رسید و با یک پرواز به سوی دنیایی پر از عشق و محبت
مسیح می‌روم و در نهایت دنیایی جدید؛ یعنی خدا، یعنی
مسیح، یعنی همه چیز عالی...

روزها گذشت و دلم برای بیابان قلبم تنگ شد! بیابانی که
سختی آن زیاد بود، همچون عبور از راه تنگ که دشوار
خواهد بود؛ اما مسیح بود، عشق او بود، پدر بود، محبت
بود، اقتدار بود... دریافتم در بیابانی قدم گذاشته‌ام که شکل
تازه‌ای دارد. خدای من چرا این بیابان‌ها تمامی ندارند؟! به
فکر فرو رفتم و صدای خداوند گویا تمام وجودم را لرزانید...!!!
«دنیای زمینی سراسر می‌تواند بیابان باشد و تاریکی
می‌بایست مرحله به مرحله بگذرد. این مسیر زندگی توست؛
تو باید تراشیده شوی اگر خواهان آب حیات، اگر می‌خواهی
با نان حیات زندگی جاویدان داشته باشی باید هر بیابانی
را در پی بیابانی دیگر بگذرانی!!! اگر شاگرد منی، تا هستی
نترس! کنارت هستم و در مسیر سفر تنهایت نخواهم گذاشت؛
اگر انتخابت من هستم پس باور کن و ایمان داشته باش.
دخترم بیابان‌های زندگی‌ات تمام نشدنی‌ست تا نیاموزی
اطاعت کنی و در من بمانی...؛ من تو را دوست دارم و تو را
برای خود می‌خواهم و تنها خواسته‌ام از تو اطاعت و صبوری
کردن و فروتنی توست؛ محبت توست و امیدی که در من

داشته‌ای. تو را تنها نخواهم گذاشت همان‌گونه که به موسی
گفتم نترس، من هستم آنکه هستم، و در سختی‌های بیابان
زندگی‌ات تو را می‌رهانم. در اطاعت من باشی راه تنگ است
و سخت، موانع زیاد است و زمین خوردن‌ها بسیار، اما من
هستم و تو را در ضعف‌هایت قوت می‌بخشم. در بیابان‌ها آب
حیات جاری خواهم کرد، ظرف‌های خالی‌ات را پر می‌سازم.
مسیح آمد تا بیابان‌های زندگی‌ات را به تو آشکار سازد،
از جلجتا به قانا و بیت عنیا و اورشلیم. هر کجا که قدم
گذاشت به تو آموخت این بیابان‌ها در مسیر حرکت تو به
سوی اورشلیم آسمانی است. از آسمان آمد تا بیابان‌هایت
را با طریق شاگردیِ او و اطاعت از خداوند بگذرانی. او آمد
تا با آب و نان حیات، زندگی، قلب و افکار خشک تو را
آبیاری کند، تا تو رشد کرده پر شوی از حکمت و روح
خدا، و به سوی پدر بازگردی. تا وقتی روی زمین تراشیده و
آماده برای خدمت نشوی بیابان‌ها هستند، تاریکی هست و
افتادن‌ها... چقدر تجربه، چقدر فراموشی، چندین بار توبه...!
برخیز، برای من باش و برایم بمان، زیرا تو را انتخاب کرده‌ام
برای خودم...»

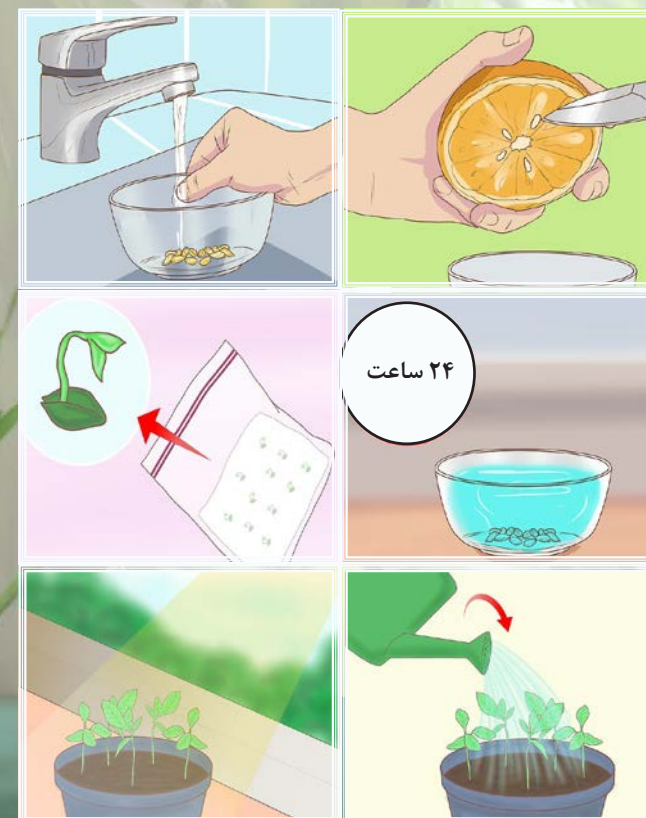
خداوندم...، مسیح جان، در سفر می‌خواهم پشت سر تو و به
دنبال تو در تمام طول راه حرکت کنم؛ اراده تو را می‌طلبم
و می‌خواهم پیشاپیش من گام برداری تا من پا جای پای
تو بگذارم و در این مسیر یاری تو را خواهانم. تقدیس کن
جان و قلب و افکارم را، گوش‌هایم، چشم‌هایم، زبانم و وجودم
را...؛ این تقدیس نه به لیاقت من بلکه با فیض و رحمت
تو به انجام می‌رسد تا با تو بتوانم همگام باشم. اگر چه
بیابان‌ها باشند، تو که باشی آرامم و امیدوارم.

می‌پرستمت و دوستت دارم
دخترت زهرا



سلام و درود به شما خوانندگان عزیز و همراهان صفحه خلاقیت. شالوم خداوند را به شما عزیزان اعلام می‌کنیم، با این امید که سال پیش رو سالی پر از شادی

و برکت برای هر فارسی زبان در جای جای عرصه گیتی باشد، آمین. سالیانه حجم بسیار زیادی گندم با صرف نظر از ارزش مالی از بین برده می‌شود. با کمک از مطالب زیر می‌توان به جای سبزه گندم و عدس، با کاشت بذرها و هسته‌های مناسبی چون لیمو و پرتقال همان طراوت و سرسبزی سبزه عید را بر سر سفره جشن نوروز آورد. این دانه‌ها پس از گذشت حدود ۱۵ روز شروع به جوانه زدن خواهند کرد، پس بهتر است زودتر دست بکار شویم تا زمان عید نوروز از زیبایی آن بتوانیم بهره ببریم.



طریقه‌ی درست کردن سبزه عید با هسته پرتقال لیمو و نارنج

* جدا سازی هسته‌ها

- سعی کنید که پرتقال، لیمو و یا نارنج هسته‌دار را برای این کار انتخاب کنید.

- برخی از پرتقال‌ها از جمله پرتقال ناول (تامسون) هسته‌های کمی دارند.

- توجه داشته باشید که از هسته‌های لکه دار استفاده نکنید.

- اجازه ندهید که هسته‌ها در طول فرآیند خشک شوند.

* تمیز کردن هسته‌ها

- با انگشتانتان کاملاً هسته‌ها را زیر آب بشوئید.

- سعی کنید که هیچ پالپی در میان هسته‌ها باقی نماند.

- مراقب باشید که هسته‌ها آسیب نبینند.

* خیساندن

- هسته نارنج، پرتقال یا لیمو را داخل آب به مدت ۲۴ ساعت قرار دهید.

- نیازی نیست که روی ظرف را بپوشانید.

- توجه کنید که باید هسته‌ها را در آب ولرم و در محیطی با دمای معتدل قرار دهید.

* قرار دادن در حوله مرطوب

- پس از گذشت ۲۴ ساعت هسته‌ها می‌بایست کاملاً به واسطه حوله‌ای مرطوب محصور شوند.

- همواره سعی کنید که هسته‌ها را مرطوب نگه دارید. - در صورتی که هسته‌ها خشک شوند دیگر جوانه نخواهند زد.

* نگهداری در جای مناسب

- شما می‌توانید به دو روش هسته‌ها را به بار آورید؛ یا آنها را در یک پاکت پلاستیکی گذاشته و یا اینکه در گلدان قرار دهید.

* نگهداری در پاکت پلاستیکی

- اگر می‌خواهید هسته‌ها را بدون خاک به بار آورید می‌توانید آنها را درون یک کیسه پلاستیکی قرار دهید.
- کیسه پلاستیکی باعث می‌شود که رطوبت هسته‌ها حفظ شود؛

البته به آن اجازه تبادل هوا را هم بدهید.

- بطور منظم هسته‌ها را بررسی کنید و اگر رطوبت‌شان را از دست داده بودند آنها را دوباره مرطوب کنید.

- بعد از گذشت ۱۵ الی ۱۸ روز هسته‌ها را به ظرف مورد نظر انتقال داده و روزی یک‌بار آنها را مرطوب کنید تا خشکیده و پلاسیده نشوند.

* نگهداری در خاک گلدان

- شما می‌توانید بجای پاکت پلاستیکی از گلدان نیز استفاده کنید. - هسته‌ها را در یک گلدان با خاک مناسب بصورت ردیفی و با فاصله دو الی سه سانتی کنار هم قرار دهید.

- سپس روی دانه‌ها یک لایه نازک خاک ریخته و با سنگ‌های ریز می‌توانیم بپوشانیم.

- پس از آن با اسپری آب خاک را مرطوب می‌کنیم.

- دو روز اول روی آن را پلاستیک قرار داده و چند بار در روز به گلدان آب بدهید.

- سعی کنید گلدان را در محلی آفتاب‌گیر قرار دهید.

* نگهداری در جای مناسب

- هسته‌های پرتقال یا لیمو در دمایی معادل ۲۱ تا ۲۴ درجه سانتیگراد جوانه می‌زنند، پس حتماً به دمای محیط توجه داشته باشید.
- لپ پنجره‌ای که آفتاب به خوبی از آن به داخل می‌تابد می‌تواند مکان ایده‌آلی برای نگهداری از هسته‌ها باشد. البته اگر به گلخانه دسترسی دارید، گلخانه نیز مکان بسیار خوبی است.

شاید این همه مراقبت کمی طاقت فرسا به نظر بیاید ولی زیباست. در طول این مسیر از شما می‌خواهیم تامل داشته باشید بر کار خداوند برای دانه‌ها و بذره‌ای کاشته شده در قلب فرزنداناش و اینکه خداوند چقدر مشتاق‌تر است برای دیدن جوانه‌های ایمان ما و ثمر آوردن در پادشاهی او...

مایا مقدم



www.instagram.com/smyrna_magazine_christian



www.facebook.com/smyrna.jubal.church



Smyrnamagazine



Omid sabooki or [smyrna magazine jubal band](#)



smyrnamagazine@gmail.com



[klisaye.izmir](#)



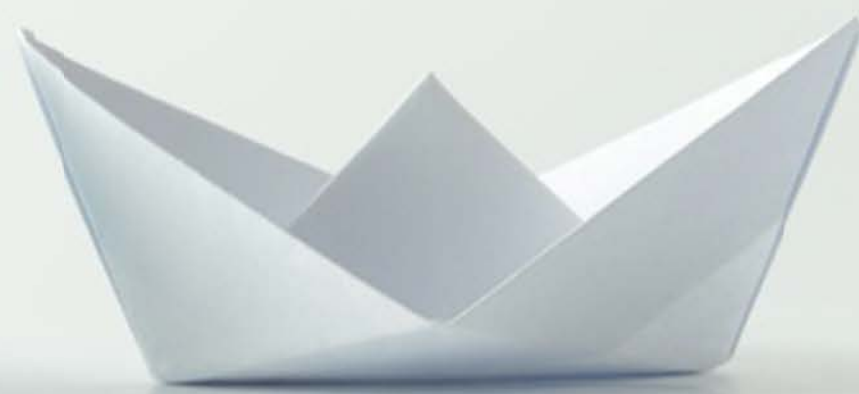
[@kelisayeizmir](#)



(+1) 770 268 91 76



(+1) 770 268 91 76



www.smyrna-magazine.com



SMYRNA



www.smyrna-magazine.com

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Persian that promotes the biblical faith and Iranian Christian culture
please contact with us by : (+1) 770-268 9176